تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy Qur'an for Teenager



جلد ۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛ ۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۴: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج.۷: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۸: ۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج.۱۴: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۵: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۶: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۷: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۸: ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۹: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۰: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۱: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۲: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۳: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج.۲۴: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۵: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۷: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۸: ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۹: ۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳۰: ۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۰۰)

(۲۰۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۰۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۲۰۴)

ص:۳

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

(۵)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هـدیه خداونـد منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشـد. بـدون شک استفاده صـحیح از این کتـاب آسـمانی و بکـارگیری محتوای آن در زنـدگی، مسـتلزم تفکیـک و موضوع بنـدی آیـات، متنـاسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سـنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۶)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سـفره معنوی و پربرکت که خوشـبختی و سـعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۷)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۸)

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره نَمل

سوره نَمل

۶۱ اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرارا وَ جَعَلَ خِلالَها اَنْهارا وَ جَعَلَ لَها رَواسِیَ وَ جَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حاجِزا ءَ اِلهٌ مَعَ اللّهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

آیا كسی كه زمین را مستقر و آرام قرار داد و در میان آن نهرهایی روان ساخت و برای زمین كوه های ثابت و پابرجا ایجاد كرد و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند ، با این حال) آیا معبودی با خدا است ؟ ، نه بلكه اكثر آن ها نمی دانند (و جاهلند) .

«خِلال» دراصل به معنی شكاف میان دو چیز است و «رَواسی» جمع « راسِیَه » به معنی ثابت و پابرجا می باشد .

به این ترتیب ، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است كه سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید :

آرامش خود زمین كه در عین حركت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حركت در مجموعه منظومه شمسی ، آن چنان یكنواخت و آرام است كه ساكنانش به هیچ وجه آن را احساس نمی كنند، گویی در یك جا میخكوب شده و ثابت ایستاده است و كمترین حركتی ندارد .

و دیگر وجود كوه ها دور تا دور زمین را فراگرفته و ریشه های آن ها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشكیل داده است و در برابر فشارهای داخلی زمین و حركات جزر و مد خارجی كه بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود مقاومت می كند و هم مانعی است برای طوفان های عظیم كه

آرامش زمین را برهم می زنند .(۱)

آب شیرین، آب شور

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخش هایی از آب شیرین و آب شور اقیانوس ها قرارداده ، این حجاب نامریی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت « وزن مخصوص » آن ها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی ، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آن ها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد و آن ها را آبیاری می کند.

دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم

در جلد پانزدهم تفسیرنمونه ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان که مفهوم مشابهی با آیه مورد بحث دارد تفسیر جالبی به شرح زیر درج شده است :

«او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ، و در میان آن ها برزخی قرار داد، گویی هر یک از آن ها به دیگری می گوید: «دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است»! (وَ هُوَالَّذی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخا وَ حِجْرا مَحْجُورا).

ص:۱۲

۱- درباره نقش کوه ها در ثبات زمین و برکات دیگر آن ، درجلد ۱۰ تفسیرنمونه ، صفحه ۱۱۳ (ذیل آیه ۳ سوره رعد) نیز بحث شده است . جزء بیستم (۱۳)

«مرج» از مـاده «مرج» (بر وزن فلـج) به معنی مخلوط کردن و یـا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی درکنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

«عـذب» به معنی گوارا و پـاکیزه و خنـک، و «فرات» به معنی خوش طعم و خوشـگوار است، «ملـح» به معنی شور، و «اجـاج» به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است).

(۱۴) سوره نَمل

«برزخ» به معنی حجـاب و حائـل میـان دوچیزاست وجمله «حجرا مهجورا» چنـان که سابقا هم (ذیل آیه **۲۲** همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسـی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان، این جمله را می گفتند، یعنی «ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید».

به هر حـال این آیه یکی دیگر از مظاهر شـگفت انگیز قـدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسـیم می کنـد که چگونه یک حجاب نامرئی و حائل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آن ها باهم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان «تفاوت درجه غلظت آب شور و شـیرین» و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آن ها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

جزء بیستم (۱۵)

گرچـه جمعی از مفسـران برای پیـدا کردن چنیـن دو دریـایی در روی کره زمین به زحمت افتـاده انـد که در کجـا دریـای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده

ص:۱۳

است، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل، دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آب های شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری «حجرا مهجورا» می گوید !

جالب این که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آب های شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسان ها از زمان های قدیم از این موضوع استفاده کرده، نهرهای زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمین های فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آن ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

(۱۶) سوره نَمل

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سال هایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آن ها لطمه می زند.

ولی معمولاً ـ چنین نیست و این آب «عذب و فرات» که در کنار آن آب «ملح و اجاج» قرار گرفته، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای

آن ها محسوب می شود.

ناگفته پیـدا است وجود علل طبیعی در این گونه مسایل هرگز از ارزش آن ها نمی کاهـد مگر طبیعت چیست؟ جز فعل خـدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده؟!

جزء بیستم (۱۷)

جـالب این که هنگـامی که انسـان با هواپیما از این مناطق می گـذرد، منظره این دو آب که رنگ های متفاوتی دارنـد و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.

ضمنـا قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به «کفر» و «ایمان» ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشـد که گاهی در یک جامعه، در یک شـهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی باایمان که همچون آب عـذب و فراتنـد در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملـح و اجاجنـد، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیـده، و دو نوع عمل پاک و ناپاک، قرار می گیرنـد، بی آن که به هم آمیخته شوند.

و در عین حـال در لابلای بخش های مختلف زمین ، نهرهایی از آب که مایه حیات و زنـدگی و سرچشـمه طراوت و خرمی و مزارع آباد و باغ های پرثمر است ، قرارداده ، بخشی از منابع این آب ها در کوه ها است و بخشی در لابلای قشرهای زمین .

آیا این نظام می تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد ؟

(۱۸) سوره نَمل

آیا بت ها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند ؟

۶۲ اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّاِذادَعاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ

ص:۱۵

خُلَفاءَ الْاَرْضِ ءَاِلهٌ مَعَ اللّهِ قَلیلاً ما تَذَکَّرُونَ

یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی با خدا است ؟ کمتر متذکّر می شوید .

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد ، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بست ها را برطرف سازد و نور امید در دل ها بپاشد و درهای رحمت به روی انسان های درمانده بگشاید ، تنها ذات پاک او است و نه غیر او .

مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست ؟

گرچه خداوند دعای همه را هرگاه شرایطش جمع باشد ، اجابت می کند ولی در آیه فوق مخصوصا روی عنوان « مُضْطَرّ » تکیه شده است ، به این دلیل که یکی از شرایط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب به کلی برگیرد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد ، همه چیز را از آن او بداند و حلّ هر مشکلی را به دست او ببیند و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد .

جزء بیستم (۱۹)

درست است که عالم ، عالم اسباب است و مؤمن نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود ، همه را از برکت ذات پاک او می بیند ، « دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن داردکه اسباب را ازبیخ و بن برمی کند »ودرپشت حجاب اسباب ذات «مُسَبِّبُ الْأَسْبابِ» را می بیند و همه چیز را از او می خواهد .

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهم ترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است .

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیری به قیام حضرت مهدی صلوات اللّه و سلامه علیه شده است . در روایتی از امام باقر می خوانیم :

(۲۰) سوره نَمل

« به خدا سوگند گویا من مهدی را می بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می خواند ... سپس فرمود : به خدا سوگند مضطر در کتاب اللّه درآیه اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ ... او است ».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق چنین آمده است : « این آیه در مورد مهدی از آل محمّد نازل شده ، به خدا سوگند مضطر او است ، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجامی آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی دارد دعای او را اجابت می کند ، ناراحتی ها را برطرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد » .

بدون شک منظور از این تفسیر منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی نیست ، بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشن آن وجود مهدی است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد ، درها بسته شده ، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرارگرفته و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۹۴ .

به دعـا برمی دارد و تقاضـای کشف سوء می کنـد و خداونـد این دعا را سـرآغاز انقلاب مقـدس جهانی او قرار می دهـد و به مصداق « وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ » او و یارانش را خلفای روی زمین می کند .

جزء بیستم (۲۱)

درباره اهمیت « دعا » و « شـرایط اجابت آن » و این که چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث شده است .

چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند

۶۳ اَمَّنْ یَهْدیکُمْ فی ظُلُماتِ الْبَرِ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِه ءَاِلهٌ مَعَ اللّهِ تَعالَی اللّهُ عَمّا یُشْرِکُونَ

(۲۲) سوره نَمل

یا کسـی که شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خدا است ؟ خداوند برتر است از این که شریک برای او قرار دهند .

«بُشْر» مخفف «بُشُر» جمع « بَشُور » به معنی مُبَشِّر و بشارت دهنده است .

بادهایی که بیانگر نزول بارانند و هماننـد پیک مخصوص بشارت ، پیشاپیش آن حرکت می کننـد ، در حقیقت کار آن ها نیز هدایت مردم است به نزول باران .

تعبیر«بُشْرا»(بشارت دهندگان) در مورد بادها و تعبیر به « رحمت » در مورد باران هردو جالب است، چراکه بادهاهستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوس ها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند .

جزء بیستم (۲۳)

هم چنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سرمی دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند .

(شرح بیشتر درباره نقش بادها در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه ۵۷ جلد ششم تفسیر نمونه ، صفحه ۲۱۴ آمده است) .

آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت

۶۴ اَمَّنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ ءَاِلهٌ مَعَ اللّهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را تجدید می کند و کسی که شمارا از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خدا است ؟ بگو دلیلتان را بیاورید اگر راست می گویید.

(۲۴) سوره نَمل

در این آیه ، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مسأله معاد منتقل می کند ، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود .

و از این جا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده انـد معلوم می شود و آن این که مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالبا عقیده به معاد (معادجسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آن ها سؤال کنیم و اقرار بخواهیم ؟

پاسخ این که این سؤال توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است و این همه روزی ها و مواهب از ناحیه او می باشد ، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است .

ضمنا منظور از « رزق آسمان » باران و نور آفتاب و مانند آن است و منظور از « رزق زمین » گیاهان و موادغذایی مختلفی است که مستقیما از زمین می روید یا به طور غیرمستقیم از زمین نشأت می گیرد

جزء بیستم (۲۵)

همچون دام ها ، هم چنین معادن و مواد گوناگون که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد .

همه جا دعوت به استدلال منطقی

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود، مخصوصا جمله « هاتُوا بُرْهانَکُمْ : دلیل خود را بیاورید » در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (۱۱۱ / بقره ، ۲۴ / انبیاء ، ۲۴/نمل و ۷۵ / قصص) و در موارد دیگری نیز روی کلمه « برهان » مخصوصا تکیه شده است (برهان به معنی محکم ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است) .

این منطق « برهان طلبی » اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن

می کند چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد ؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسایل گوناگون .

(۲۶) سوره نَمل

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار « دل » می داند و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد ، درحالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی برحقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسایل غیرمنطقی تشکیل می داد .

۶۵ قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ اِلاَّ اللّهُ وَ ما یَشْعُرُونَ اَیّانَ یُبْعَثُونَ

بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند .

جزء بیستم (۲۷)

بدون شک آگاهی از غیب و از جمله تاریخ وقوع قیامت مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی

از علم غیب را در اختیار هرکس بخواهد بگذارد

و به تعبیر دیگر علم غیب بالـذات و اسـتقلالاً و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آن چه می دانند از ناحیه او است ولی به هرحال مسأله تاریخ وقوع قیامت از این امر مستثنی است و هیچ کس بر آن آگاه نیست .(۱)

۶۶ بَلِ ادّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فی شَکٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ

این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند ، بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند .

(۲۸) سوره نَمل

« اِدّارَکَ » در اصـل از « تَـدارَکَ » بـوده کـه بـه معنی پشت سـرهم قرارگرفتن است بنـابراین مفهـوم جمله « اِدّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الاْـخِرَهِ » این است که آن هـا تمـام معلومات خود را در مورد آخرت به کارگرفتنـد اما به جایی نرسـیدند ، لـذا بعـد از آن می فرماید : « آن ها از آن در شـکّند ، بلکه نابینا هسـتند » چرا که نشانه های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است : بازگشـت زمین مرده به حیات در فصل بهار ، بارور شـدن درختانی که در فصل زمسـتان از کارافتاده بود و مشاهـده عظمت قـدرت خـدا درمجموعه آفرینش ، همگی دلیل بر امکان زنـدگی پس از مرگ است ، اما آن ها همچون نابینایان از کنار این صـحنه ها می گذرند .

۱- درباره علم غیب بحث های مشروحی در« تفسیرنمونه » ، جلد۵ ، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷ صفحه ۴۶ به بعد مطرح شده است .

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده است :

نخست این که انکار و ایراد آن ها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بی خبرند « و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند » .

دیگر این که آن ها در اصل وجود آخرت شک

دارند و سؤال از زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد .

و دیگر این که این جهل و شک آن ها نه به خاطر این است که دلیل کافی بر آخرت در اختیار ندارند ، بلکه دلایل بسیار است اما آن ها چشم بر هم نهاده نمی بینند .

۶۷ وَقالَ الَّذینَ کَفَرُواءَاِذاکُنّاتُراباوَاباؤُنااَئِنّا لَمُخْرَجُونَ

کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آییم.

آن ها به همین اندازه قناعت کردند که این مسأله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد ، درحالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند ، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند .

جالب این که در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آن ها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوییده اند .

۶۸ لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَ اباؤُنا مِنْ قَبْلُ اِنْ هذا اِلاّ اَساطیرُ الْاَوَّلینَ

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده

شده این ها همان افسانه های خرافی پیشینیان .

بنابراین نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آن را پایه انکار مطلق قرار می دادند ، گویی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آن را نفی می کردند .

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آن هاست .

ضمنا آن ها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساس است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد .

۶۹ قُلْ سيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمينَ

بگو در روی زمین سیر کنید ، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید ؟

جزء بیستم (۳۱)

شما می گویید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آن ها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند ، اما اگر کمی درجهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهکار و منکر توحید و معاد را که مخصوصا در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست .

نوبت شما هم می رسد ، عجله نکنید ، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

ص:۲۴

مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان

قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان سرزمین های ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند ، کاخ های درهم شکسته شاهان ، قبرهای درهم ریخته و استخوان های پوسیده مستکبران ، اموال و ثروت های بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور ،

(۳۲) سوره نَمل

دعوت کرده است ، مخصوصا تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دل ها را بیدار و چشم ها را بینا می کند و به راستی چنین است ، گاهی مشاهده یکی از آثار آن چنان طوفانی در دل و جان انسان برپا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور اثری ندارد .

قابل توجه این که در آن آیه به جای « مُکَذِّبین : تکذیب کنندگان معاد » « مُجْرِمین » گفته شده، اشاره به این که تکذیب آن ها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرم هابود .

۷۰ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُنْ فی ضَیْقٍ مِمّا یَمْکُرُونَ

از تکذیب و انکار آن ها غمگین مباش و این همه غصه آن ها را مخور و سینه ات از توطئه آن ها تنگ نشود .

و از آن جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از انکار و مخالفت آن ها رنج می برد و به راستی دلش برای آن ها می سوخت و عاشق هدایت و

جزء بیستم (۳۳)

بیداری آن ها بود و از سوی دیگر ، همواره با توطئه های آن ها مواجه بود این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهد .

ص:۲۵

۷۱ وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ

می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گویید کی خواهد آمد ؟

ولی این منکران لجوج به جای این که از این هشـدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان ، پند و اندرز گیرند ، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمدند .

با این که مخاطب ، پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند ، به خاطر این که مؤمنان راستین نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن هم صدا بودند و طبعا آن ها نیز مخاطبند .

۷۲ قُلْ عَسى اَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذى تَسْتَعْجِلُونَ

بگو شاید پاره ای از آن چه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد .

(۳۴) سوره نَمل

« رَدِفَ » از ماده « رَدْف » به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است ، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند ، « ردیف » گفته می شود ، هم چنین در مورد افراد و اشیایی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود .

آیه اشـاره می کنـد که چرا عجله می کنیـد ؟ چرا مجـازات الهی را کوچک می شـمرید ؟ چرا به خود رحم نمی کنیـد ؟ آخر عـذاب خـدا شوخی نیست . احتمال بدهید به خاطر همین سـخنانتان قهر و غضب خدا بر سـر شـما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند ، این همه سرسختی برای چیست ؟

۷۳ وَ اِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَشْکَرُونَ

پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آن ها شکرگزار نیستند .

اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند ، به خاطر فضل و

رحمتش بر شما است ، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید .

۷۴ وَ اِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ ما تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما یُعْلِنـُونَ

و پروردگارت آن چه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آن چه را آشکار می کنند به خوبی می داند .

« تُکِنُّ » از مـاده « کِنّ » به چیزی گفته می شود که اشـیاء را در آن محفوظ و مسـتور می دارنـد و منظور در این جـا ، رازهـا و اندیشه ها و توطئه هایی است که کفار در دل پنهان می داشتند .

او به همـان انـدازه از خفایـای درونشان آگاه است که از اعمال برون و اصولاً پنهان و آشـکار و غیب و شـهود برای او یکسان است ، این علم محـدود مـا است که این مفـاهیم را سـاخته و پرداخته ، وگرنه در مقابـل یک وجود نامحـدود ، این مفاهیم ، به سرعت رنگ خود را می بازند .

انگیزه های توکل

۷۹ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ اِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبینِ

پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی .

« تَوَکَّل » از ماده « وِکالَت » در منطق قرآن به معنی اعتماد

تکیه کردن بر خـدا است و او را ولی و وکیل خود قراردادن و بر اثر آن از حجم مشـکلات و انبوه موانع نهراسیدن و این یکی از نشانه های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه ها .

جالب این که در آیه فوق دلیل توکل را دو چیز شـمرده : یکی قـدرت و علم و آگاهی کسـی که انسان بر او اعتماد می کند و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است .

در حقیقت می گویـد : دلیلی نـدارد که ضـعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی ، تکیه گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپـذیر و هم علیم و آگـاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی ، کسـی که از حق مبین دفـاع می کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد ؟

و اگر می بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش ، آن ها چشم بینا و گوش شـنوا و قلب زنده ندارند و اصـلًا از محدوده تبلیغ و هدایت خارج هستند ، تنها حق طلبان و عاشـقان خدا و تشـنگان عدالت به دنبال سرچشـمه زلال قرآن تو می آیند تا از آن سیراب شوند .

جزء بیستم (۳۷)

کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند

۸۰ اِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ اِذا وَ لَّوْا مُدْبِرینَ

تو نمی توانی سـخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی .

ص:۲۸

مخاطب تو زندگان هستند ، آن ها روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه ، فکر و اندیشه آن ها را تعطیل کرده است .

« حتی کسانی که زنده اند اما گوش های آن ها کر است نمی توانی سخن خودرا به آن ها برسانی ، مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند » .

(۳۸) سوره نَمل

باز اگر نزدیک تو بودند ، ممکن بود سردر گوش آن ها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آن ها منعکس گردد اما آن ها کرانی هستند که روبرتافته و مرتبا دور می شوند .

۸۱ وَ ما اَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلاّ مَنْ یُؤْمِنُ بِایاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی، تو فقط می توانی سخن خودرابه گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند .

باز اگر آن ها به جای گوش شنوا چشم بینایی داشتند ، در این صورت گرچه صدا به گوش آن ها نمی رسید ، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند ، اما افسوس که آن ها نابینا هم هستند .

و به این ترتیب تمام راه های درک حقیقت به روی آن ها بسته است، قلب هایشان مرده ، گوش هاشان کر و چشم هاشان نابینا است .

جزء بیستم (۳۹)

در حقیقت دو آیه فوق ، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند .

ص:۲۹

« حس تشخیص » و عقل بیدار ، در مقابل دلمردگی .

« گوش شنوا » برای جذب سخنان حق از طریق سمع .

و« چشم بینا » برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر .

اما لجاجت و خود سری و تقلید کورکورانه و گناه ، چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود ، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرورفته اند .

بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن

۸۸ وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ صُنْعَ اللّهِ الَّذی اَتْقَنَ كُلَّ شَیْ ءٍ اِنَّهُ خَبیرٌبِما تَفْعَلُونَ

کوه ها را می بینی و آن ها را ساکن و جامد می پنداری در

(۴۰) سوره نَمل

حالی که مانند ابر درحرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است .

آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به «حرکت کره زمین» که برای ما محسوس نیست اشاره می کند .

آیه فوق می گوید : « گمان می کنی کوه ها جامد و ساکنند ، درحالی که همچون ابر در حرکتند » معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست ، چرا که این حوادث به قدری آشکار پرده هاص

است که به تعبیر قرآن « از مشاهده آن ها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می کنند و زنان باردار سقط جنین می نمایند و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند » (۲ / حج) .

تعبیر به « اِتْقان » که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد ، نه زمانی

جزء بیستم (۴۱)

که این نظام فرومی ریزد و متلاشی و ویران می گردد .

جمله « اِنَّهُ خَبیرٌ بِما تَفْعَلُونَ » مخصوصا با توجه به این که « تَفْعَلُونَ » فعل مضارع است نشان می دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می گوید : « او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می دهید با خبر است » و اگر مربوط به پایان این جهان بود می بایست گفته شود « ما فَعَلْتُمْ : کاری که انجام دادید » (دقت کنید) .

از مجموع این قراین دقیقا چنین استفاده می شود که این آیه یکی دیگر از عجایب آفرینش را بیان می کند .

نتیجه ای که از این تفسیر می گیریم این است که این کوه ها که ما آن ها را ساکن می پنداریم با سرعت زیاد در حرکت هستند ، مسلما حرکت کوه ها بدون حرکت زمین های دیگر که به آن ها متصل است معنی ندارد و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود که زمین با سرعت حرکت می کند همچون حرکت ابرها .

طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است .

ص:۳۱

امّا چرا قرآن « کوه ها » را مرکز بحث قرارداده شاید به این جهت است که کوه ها از نظر سنگینی و وزن و پابرجایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند ، جایی که کوه ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هرچیز به ثبوت می رسد .

به هرحال آیه فوق ازمعجزات علمی قرآن است ، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند ، « گالیله » ایتالیایی و « کپرنیک » لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوایل ۱۷ میلادی این عقیده را برملا ساختند ، هرچند ارباب کلیسا شدیدا آن ها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند .

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آن ها ، پرده از روی حقیقت برداشت و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت .

جزء بیستم (۴۳)

۸۹ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ امِنُونَ

کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آن ها از وحشت آن روز در امانند .

در این که منظور از « حَسَنَه » چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند : بعضی آن را به کلمه توحید و « لااِلهَ اِلَّااللّه » و ایمان به خدا تفسیر کرده اند .

البته همان گونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است

« حَسَنَه » نیز در این جا مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در برمی گیرد ، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه علیهم السلام که در رأس هر کار نیک قرار دارد .

۹۰ وَ مَنْ جاءَبِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(۴۴) سوره نَمل

و آن ها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوندآیاجزایی جزآن چه عمل می کردیدخواهید داشت.

« کُبَّت » از ماده « کَبَّ » در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و بنابراین ذکر « وُجُوهُ » (صورت ها) در آیه فوق از باب تأکید است .

افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است . به علاوه چون هنگامی که مواجه با حق می شدند ، صورت خود را برمی گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند .

جمله «هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاّـ ماکُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ممکن است پاسخ سؤالی باشد که در این جا مطرح می شود و آن این که اگر کسی بگوید این مجازات ، مجازات شدیدی است ، در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزایی جز اعمالتان ندارید ؟

پایان سوره نَمْل ۳۳

سوره قَصَص

سوره قَصَص

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآمآ

طسم

خداوند می خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادت بخش انسان ها را در بر دارد ، از وسیله ساده ای همچون حروف « الف باء » تشکیل یافته که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند ، این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق العاده بااهمیتی را از چنین مواد ساده ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند .

۲ تِلْکَ ایاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ

این ها آیات کتاب مبین است .

تعبیر به « تِلْکَ » اسم اشاره به دور و برای بیان عظمت این آیات است .

این جا قرآن به « مبین بودن » توصیف شده و « مُبین » هم به معنی لازم و هم متعدی می آید ، چیزی که هم آشکار است و هم آشکارکننده و قرآن با محتوای روشنش حق را از باطل ، آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد .

۳ نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَأِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ

بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم ، برای گروهی که ایمان بیاورند .

خدایی که موسی را برای نابودکردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد ، خدایی که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود

جزء بیستم (۴۷)

و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت ، قادر بر نجات شما است .

آری هدف اصلی از این آیات ، مؤمنانند و این تلاوت به خاطرآن ها و برای آن ها صورت گرفته ، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند .

۴ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَها شِیَعا یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ اِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ

فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود،گروهی رابه ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آن ها را سرمی برید و زنان آن ها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت ، او مسلما از مفسدان بود .

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آن جا پیش رفت که ادعای خدایی نمود .

(۴۸) سوره قَصَص

او برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد ؛

نخست « کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد » (وَ جَعَلَ اَهْلَها شِيَعا).

همان سیاستی که درطول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است ، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه « تفرقه بینداز و حکومت کن » امکان پذیر نیست .

فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود ؛ « قِبْطِیّان » که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیار آنان بود .

و « سِبْطِیّان » یعنی مهاجران بنی اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن ها گرفتار بودند .

فقر و محرومیت ، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آن ها بود ، بی آن که بهره ای داشته باشند .

جزء بیستم (۴۹)

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی اسرائیل متولد می شوند ، اگر پسر باشند ، آن ها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند ، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند .

راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد ؟

معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه های مصر را فراگرفت ، خانه های

قِبْطِیّان را سوزاند ، ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند .

او از آگاهان و معبّران خواب ، توضیح خواست ، گفتند : از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او است .(۱)

و نیز نقل کرده اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولدمی شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد (۲).

(۵۰) سوره قَصَص

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل بگیرد . ولی قرارگرفتن جمله « یُذَبِّحُ اَبْناءَهُمْ » بعداز « یَسْتَضْعِفُ طائِفَهً مِنْهُمْ » ، مطالب دیگری را بازگو می کند، می گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن ها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد ، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند ، برای خدمتکاری زنده بگذارند .

در مورد این برنامه جنایت بار فرعونیان داستان ها گفته اند ، بعضی می گویند : فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۵ وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ

اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آن هاراپیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.

۶ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ

حکومتشان راپابرجاسازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن ها آن چه را بیم داشتند ازاین گروه ، نشان دهیم .

چه قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است ، چراکه به صورت یک قانون کلی و درشکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته ، می گوید : ما می خواهیم چنین کنیم ... ، یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آن ها قوی و پیروز شوند .

(۵۲) سوره قَصَص

او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد ، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد.

تعبیر به « مِنَّت » به معنی بخشیدن مواهب و نعمت ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی می باشد ، فرق بسیار دارد .

دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گوید ، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای گ

همه اعصار و قرون و همه اقوام و همه جمعیت ها، می گوید : « ما اراده داریم که برمستضعفان منت بگذاریم و آن هارا پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم » .

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر .

این بشارتی است برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل وداد و برچیده شدن بساط ظلم و جور .

جزء بیستم (۵۳)

نمونه ای از تحقق این مشیات الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود .

و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود ، حکومت پابرهنه ها و تهی دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند .

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آن ها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید .

و نمونه « گسترده تر » آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی " ارواحنا له الفداء" است .

این آیات ازجمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ؛ ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند .

ص:۳۹

« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند ؟

می دانیم واژه « مُسْتَضْعَف » از ماده « ضَعْف » است ، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند .

به تعبیر دیگر « مُسْتَضْعَف » کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد ، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوّه دارد ، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته ، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ، ساکت و تسلیم نیست ، پیوسته تلاش می کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود ، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است ، نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند ، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند .

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند ، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند ، با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند .

البته « مستضعف » انواع و اقسامی دارد ؛ مستضعف "فکری" ، "فرهنگی" ، " اقتصادی" ، " اخلاقی" و "سیاسی" و آن چه قرآن

بیشتر روی آن تکیه کرده است ، مستضعفین "سیاسی" و "اخلاقی" می باشد .

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هرچیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند ، سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آن ها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند .

(۵۶) سوره قَصَص

روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن ها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند .

آن جا که نمی توانستند مردان را بکشند ، مردانگی را می کشتند و با پخش وسایل فساد ، مواد مخدر ، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی ، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن ها خفه می کردند ، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند .

اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سعی داشتند نیروهای خفته جوانان رابیدار و آزادسازند و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آن ها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند .

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است ، لذا نیازی به ذکر آن نمی بینیم .

ص:۴۱

جزء بیستم (۵۷)

۷ وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی اَنْ اَرْضِعیهِ فَاِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَلاتَخافیوَلا تَحْزَنی اِنّا رادُّوهُ اِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر اوترسیدی،وی را در دریا(یِ نیل)بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولانش قرار می دهیم .

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعا خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده اش چنین است ؛

دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن « نوزادان پسر » از بنی اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند .

(۵۸) سوره قَصَص

در این میان یکی از این قابله ها با مادر موسی ، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل درمادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت : ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم .

هنگامی که موسی تولد یافت ، از چشمان او نور مرموزی درخشید ، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت .

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت : من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم ، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود ، با دقت از او حفاظت کن ، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد .

جزء بیستم (۵۹)

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد ، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند ، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و مادر دستپاچه شد ، آن چنان که نمی دانست چه کند ؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود ، نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت ، مأمورین وارد شدند در آن جا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند ، گفتند : این زن قابله در این جا چه می کرد ؟ گفت : او دوست من است ، برای دیدار من آمده بود ، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند .

مادرموسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت : نوزاد کجا است ؟ او اظهار بی اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست ، مادر به سوی تنور دوید ، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد .

اما باز مادر در امان نبود ، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که

خطر بزرگی واقع شود .

در این جا یک الهام الهی قلب مادر راروشن ساخت ، الهامی که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می کرد، ولی با این حال از آن احساس آرامش نمود .

(۶۰) سوره قَصَص

این یک مأموریت الهی است که به هرحال بایـد انجام شود و تصـمیم گرفت به این الهام،لباس عمل بپوشاندونوزادخویش رابه نیل بسپارد.

به سـراغ یک نجار مصـری آمـد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صـندوق کوچکی برای او بسازد .

نجـار گفت : بـا این اوصـاف که می گـویی، صـندوق رابرای چه می خـواهی ؟ مـادری که زبـانش عـادت به دروغ نـداشت ، نتوانست در این جا سخنی جز این بگوید که ؛ من از بنی اسرائیلم ، نوزاد پسری دارم و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم .

نجـار قبطی تصـمیم گرفت این خبر را به جلادان برسانـد ، به سـراغ آن هـا آمـد، اما چنان وحشتی بر قلب او مسـتولی شـد که زبانش بازایسـتاد ، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علایم ، مطلب را بازگو کنـد ، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند .

جزء بیستم (۶۱)

هنگـامی که بیرون آمـد ، حـال عادی خود را بازیافت ، این ماجرا تکرار شـد و در نتیجه فهمیـد در این جا یک سـرّ الهی نهفته است ، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد .

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود .

هوا کمی روشن شده بود . مادر ، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد ، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد ، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند ، گذاشت و آن را روی موج نهاد .

امواج خروشان نیل ، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده ، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود ، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند ، اگر لطف الهی قلب اورا آرام نکرده بود، فریادمی کشیدوهمه چیز فاش می شد.

(۶۲) سوره قَصَص

این ها همه از یک سو .

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود ؟ در اخبار آمده ؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می برد ، فرعون دست به دامن اطباء زد ، نتیجه ای نگرفت ، به کاهنان متوسل شد ، آن ها گفتند : ای فرعون ! ما پیش بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند ، بهبودی می یابد .

فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرایی بودند که ناگهان روزی صندوقچه ای که بر امواج در حرکت بود ، نظر آن ها را جلب کرد . دستور داد مأمورین فورا به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست .

صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت ، دیگران نتوانستند درِ آن را بگشایند ، آری می بایست درِ صندوق نجات موسی ، به دست

فرعون گشوده شود و گشوده شد . هنگامی که چشم همسرفرعون به چشم کودک افتاد ، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد ، این محبت فزونی گرفت .

جزء بیستم (۶۳)

اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم .

پرورش موسی در آغوش فرعون

۸ فَالْتَقَطَهُ الُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوّا وَ حَزَنا اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، اورا به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتندتا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند .

« اِلْتَقَطَ » از ماده « اِلْتِقاط » در اصل به معنی بی تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می باشد و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند ، « لُقَطَه » می گویند ، نیز به همین جهت است .

(۶۴) سوره قَصَص

بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند ، بلکه آن ها به گفته همسر فرعون می خواستند نورچشمی برای خود برگزینند .

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب ، « لام » در این جا « لام عاقبت » است نه « لام علت » و لطافت این تعبیر

در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند ، وادار می کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است ، چون جان شیرین دربربگیرند و پرورش دهند .

ضمنا تعبیر به « ا آلُ فِرْعَوْنَ » نشان می دهد که نه یک نفر ، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب ، شرکت کردند

جزء بیستم (۶۵)

و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند .

و در پایان آیه اضافه می کند : « اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئینَ » .

چه خطایی از این روشن تر که آن ها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم اللّه را نابود کنند ، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت : بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید .

۹ وَ قالَتِ امْرَأَهُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی اَنْ یَنْفَعَنا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ

همسرفرعون (هنگامی که دید آن ها قصد کشتن کودک رادارند) گفت: او را نکشید، نور چشم من و شما است ، شاید برای ما مفیدباشد یا اورا پسر خود برگزینیم وآن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند) .

به نظر می رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل ، دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است ، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی

و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت بارش درباره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد .

(۶۶) سوره قَصَص

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند : دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود .

اما « آسیه » همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود ،کانون مهر این نوزاد شده بود ، در مقابل همه آن ها ایستاد و از آن جا که در این گونه کشمکش های خانوادگی ، غالبا پیروزی با زنان است ، او در کار خود پیروز شد .

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود ، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن تر خواهد شد .

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می گوید : « وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ » .

آن ها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست .

جزء بیستم (۶۷)

برنامه عجیب الهی

قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند ، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آن ها بسیج نماید .

قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آن ها اثربگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با

آتشش بسوزند ، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند ، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند .

و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آن ها صورت گرفت ؛

قابله موسی از قبطیان بود .

سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود .

(۶۸) سوره قَصَص

گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل ، « آل فرعون » بودند .

بازکننده درِ صندوق ، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود .

و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن ،

همان کاخ فرعون بود .

و این است قدرت نمایی پروردگار .

۱۰ وَاَصْبَحَ فُؤادُ اُمِ مُوسی فارِغا اِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْلا اَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها لِتَکـُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

قلب مادر موسی بی تاب و درهم ریخته گشت و اگرقلب او را به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم ، نزدیک بود مطلب را افشا کند .

واژه « فارِغ » به معنی بی تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است .

« رَبَطْنا » از ماده « رَبْط » در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن

جزء بیستم (۶۹)

به جایی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه

حیوانات را « رِباط » می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است ، آمده و منظور از « رَبْط قَلْب » در این جا ، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند .

مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلاً گفتیم ، به امواج نیل سپرد ، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت ، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود ، کاملاً محسوس بود .

نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند .

نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد .

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت ازخود جدا کند ، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون درنظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند ، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد .

(۷۰) سوره قَصَص

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده ، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است ، سرانجام به او بازمی گردد و پیامبر می شود .

۱۱ وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ

مادر به خواهر اوگفت: وضع حال اورا پی گیری کن، او نیز از دور ماجرا رامشاهده کرد،درحالی که آن هابی خبر بودند.

« قُصّ یهِ » از ماده « قَصّ » به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان ، « قِصَّه » می گویند ،به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون درآن پی گیری می شود .

بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش ، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ، ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد، رهایی یافت .

جزء بیستم (۷۱)

۱۲ وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلى اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ

ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خواهرش (که بی تابی مأموران برای پیدا کردن دایه را مشاهده کرد) گفت: آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند ؟

« مَراضِع » جمع « مُرْضِع » به معنی زن شیرده است .

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد ، گرسنه می شود ، گریه و بی تابی می کند ، باید دایه ای برای او جستجو کرد ، خصوصا این که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می دارد .

مأموران حرکت کرده و دربه در دنبال دایه می گردند ، اما عجیب این که پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد .

شاید از دیدن قیافه آن ها وحشت می کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست ، تلخ و نامطلوب جلوه می کند ، گویی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند ، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود .

کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تاب تر می شود ، پی درپی گریه می کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی آورد .

مأمورین بر تلاش خود می افزایند، ناگهان درفاصله نه چندان دوری به دختری برمی خورند که می گوید: من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پرمحبت دارد ، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ رابرعهده گیرد .

مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند ، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید ، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیره جان مادر ، جان تازه ای پیدا کرد ، برق خوشحالی از چشم ها جهید ، مخصوصا مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند ، از همه خوشحال تر بودند ، همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خودرا از این امر کتمان کند

در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد ، هامان وزیر فرعون گفت : من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی ، چرا در میان این همه زن ، تنها پستان تو را پذیرفت ؟ گفت : ای پادشاه ، به خاطر این است که من زنی خوشبو

هستم و شیرم بسیار شیرین است ، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده ، مگر این که پستان مرا پذیرفته است ، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هرکدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند .(۱)

در حدیثی از امام باقر می خوانیم که فرمود : « سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند » .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۲۳۱ .

بازگشت موسی به آغوش مادر

۱۳ فَرَدَدْناهُ اِلی اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّعَیْنُهاوَلاتَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمـُونَ

مـا او را به مادرش بازگردانـدیم تا چشـمش روشن شود و غمگین نباشـد و بدانـد وعـده الهی حق است ، ولی اکثر آن ها نمی دانند .

در این جـا سؤالی مطرح است و آن این که ؛ آیـا فرعونیان موسـی را به مادر سپردنـد که او را شـیر دهـد و در خلال این کار ، همه روز یـا گـاه به گـاه کودک را به دربـار فرعون بیاورد تا ملکه مصـر دیـداری از او تازه کنـد و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد ؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول ، منطقی تر به نظر می آید .

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی ، آیا موسی به کاخ فرعون

منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود ؟

بعضی گفته اند : بعد از دوران شیرخوارگی ، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در این جا داستان های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آن ها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعداز مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت : «اَلَمْ نُرَبِّكَ فینا وَلیدا وَ لَبِثْتَ فینا مِنْ عُمُرِكَ سِنینَ : آیا تو را در کودکی در دامان پرمهر خود پرورش ندادیم و سال هایی از عمرت را در میان ما نبودی » ؟ (۱۸ / شعراء) نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال هایی در آن جا درنگ نموده است .

از « تفسیر علی بن ابراهیم » چنین استفاده می شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند ، ولی سخنان توحیدی

(۷۶) سوره قَصَص

او ، فرعون را سخت ناراحت می کرد ، تا آن جا که تصمیم قتل او را گرفت ، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود ، روبرو گشت .(۱)

۱۴ وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ اسْتَوی اتَیْناهُ حُكْما وَ عِلْما وَ كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ

هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت ودانش به او دادیم

ص:۵۴

و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

« اَشُدّ » از ماده « شِدَّت » به معنی نیرومند شدن و « اِسْتَوی » از ماده « اِسْتِواء » به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است .

در این که میان این دو چه تفاوتی است ، مفسـران گفتگوهای مختلفی دارند ؛ بعضی گفته اند « بُلوغ اَشُدّ » آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالبا در سن ۱۸ سالگی است و

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

« اِسْتِواء » همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود .

بعضی دیگر « بلوغ اَشُد » را به معنی کمال جسمی و « استواء » را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند .

در حـدیثی از امام صادق که در کتاب « معانی الاخبار » نقل شـده ، می خوانیم : « "اَشُد" ۱۸ سالگی است و " استواء" زمانی است که محاسن بیرون آید » .

در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن باتوجه به معنی لغوی این دو واژه ، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می شود .

فرق میان « حُکْم » و « عِلْم » ممکن است این باشـد که « حُکْم » اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صـحیح است و « عِلْم » به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد .

تعبیر « کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ » به خوبی نشان می دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش ، این

شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت ، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت .

بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود ، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آن جا که درتوان داشت، به کمک حق و عدالت می شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست .

۱۵ وَ دَخَلَ الْمَدینَهَ عَلی حینِ غَفْلَهٍ مِنْ اَهْلِها فَوَجَدَ فیها رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شیعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذی مِنْ شیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسیفَقَضیعَلَیْهِ قالَ هذامِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ

اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبینٌ

او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند ، وارد شهر شد، ناگهان دومرد را دیدکه به جنگ و نزاع مشغولند ، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش ، آن یک که از پیروان او بود، از وی در برابردشمنش تقاضای کمک کرد، موسی مُشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت : این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است .

« وَکَزَ » از ماده « وَکْز » به معنی مشت کوبیدن است .

این شهر ، کدام شهر بوده ، روشن نیست ، اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده و به گفته بعضی از مفسران ، موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به روز اوج می گرفت ، محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد ، ولی با استفاده از فرصت خاصی که مردم درحال غفلت بودند ، وارد پایتخت گردید .

(۸۰) سوره قَصَص

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد ، زیرا معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند ، می ساختند .

شب ها را به غفلت نگذرانید

منظور از جمله « عَلی حینِ غَفْلَهٍ مِنْ اَهْلِها » موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقا مراقب اوضاع شهر نبود ، اما این که چه موقعی بوده ، بعضی گفته اند : در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند ، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی مشغولند ، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان « ساعت غفلت » تعبیر شده است .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود : « تَنَفَّلُوا فی ساعَهِ الْغَفْلَهِ وَ لَوْبِرَکْعَتَیْنِ خَفیفَتَیْنِ : در ساعت غفلت ، نماز نافله به جا آورید ولو دو رکعت مختصر باشد » .

جزء بیستم (۸۱)

و در ذیل این حدیث آمده : « وَ ساعَهُ الْغَفْلَهِ

ص:۵۷

ما بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ » .(۱)

و به راستی این ساعت ، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایت ها و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود .

نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت ، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است .

به هرحال موسی وارد شهرشد ودر آن جا با صحنه ای روبرو گردید ؛ « دو نفر مرد را دید که سخت باهم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آن ها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش » .

(۸۲) سوره قَصَص

تعبیر به « شیعَتِهِ » نشان می دهد که موسی از همان زمان ارتباط هایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود .

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد ، « از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد » .

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۴۹ .

از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید

موسی به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند ؛ یکی از طباخان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی رابرای حمل هیزم به بیگاری کشد، نجات دهد « در این جا موسی مشتی محکم بر سینه مرد فرعونی زد، اما همین یک مشت ، کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد » (فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ).

جزء بیستم (۸۳)

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونی را نداشت و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود ، نه به خاطر این که آن ها مستحق قتل نبودند ، بلکه به خاطر پیامدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد .

لذا بلافاصله موسی « گفت : این از عمل شیطان بود » .

به تعبیر دیگر او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هرچند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند ، اما در آن شرایط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود و چنان که خواهیم دید ، همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مَدْيَن را در پیش گرفت .

۱۶ قالَ رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْلی فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ

عرض کرد : پروردگارا ! من به خویشتن ستم کردم ، مرا ببخش، خداوند او را بخشید که او غفور و رحیم است .

(۸۴) سوره قَصَص

موسی در این جا همان طور که در آیه قبل به آن اشاره

شـد ، از موقعیت مردمـان آن شـهر غفلت داشت ، وگرنه خود را در معرض این زد و خوردهـای مردمی قرار نمی داد تـا چنین واقع شود .

موسی در طریق حمایت از مظلومان

۱۷ قالَ رَبِّ بِما اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ اَکُونَ ظَهیرا لِلْمُجْرِمینَ

عرض کرد : پروردگارا ! به شکرانه نعمتی که به من دادی، من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود .

من همیشه به یـاری مظلومـان و رنجدیـدگان خواهم شـتافت ، منظورش از این جمله این بود که من هرگز بـا فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نمی کنم و یار و پشتیبان سـتمدیدگان بنی اسـرائیلی خواهم بود و این که بعضـی احتمال داده اند منظور از « مُجْرِم » آن مرد بنی اسرائیلی بوده باشد ، بسیار بعید به نظر می رسد .

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟

مفسران بحث های دامنه داری درمورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند .

جزء بیستم (۸۵)

البته اصل این عمل ، مسأله مهمی نبوده ، چراکه جنایتکاران فرعونی ، مفسـدان بی رحمی بودنـدکه هزاران نوزاد بنی اسـرائیلی را سـر بریدنـد و از هیـچ گونه جنایت بر بنی اسـرائیل اِبا نداشـتند و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان خصوصا برای بنی اسرائیل محترم باشد.

آن چه برای علمای تفسـیر ایجاد مشـکل کرده ، تعبیراتی است که خود موسـی در این ماجرا مطرح می کند ، به غیر معنایی که ما آوردیم ؛

یک جا می گوید : « هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ » .

جای دیگر می گوید : « رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْلی : خدایا ! من بر خود ستم کردم ، مرا ببخش » .

این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند ، سازگار است ؟

اما باتوضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم ، روشن می شود که

(۸۶) سوره قَصَص

آن چه از موسی سر زد ، وارد شدن به جایی بود که صلاح نبود وارد شود ، او با این عملش خود را به زحمت انداخت ، چراکه قتل یک قبطی به وسیله موسی ، چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند و به همین جهت بعد از آن که خداوند عمل او را مستور داشت و کسی جز آن مرد اسرائیلی از قتل قبطی خبر نداشت ، به شکرانه توفیق قتل آن دشمن خدا ، قوت بدنی خود را نعمت خدا قلمداد کرد .

در « عیون الاخبار » از امام علی بن موسی الرضا در تفسیر این آیات ، آمده است : « منظور از جمله " هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ" نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده، نه عمل موسی و منظور از جمله " رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْلی " این است که من خودرا در آن جاکه نباید بگذارم، گذاردم ، من نباید وارد این شهر می شدم و منظور از جمله " فَاغْفِرْلی " این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از

معانی غفران ، پوشانیدن است) » .(۱)

جزء بیستم (۸۷)

۱۸ فَاَصْبَحَ فِی الْمَدینَهِ خائِفا یَتَرَقَّبُ فَاِذَاالَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْاَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسیاِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبینٌ

موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروزاز او یاری طلبیده بود، فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت : تو آشکارا انسان گمراهی هستی .

« یَتَرَقَّبُ » از ماده « تَرَقُّب » به معنی انتظار کشیدن است و موسی در این جا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن .

« یَسْتَصْرِخُ » از ماده « اِسْتِصْراخ » به معنی یاری طلبیدن است ، ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می باشد و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است .

مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۹ .

(۸۸) سوره قَصَص

و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک بنی اسرائیلی است و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبان ها بود .

البته این قتل ، یک قتل ساده نبود ، جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد و دستگاه حکومت نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند .

ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد « و دید همان بنی اسرائیلی که

دیروز از او یاری طلبیده بود ، فریاد می کشد و از او کمک می خواهد » و با قبطی دیگری گلاویز شده است .

اما « موسی به او گفت : تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی »، هر روز با کسی گلاویز می شوی و دردسر می آفرینی و دست به کارهایی می زنی که الآن موقع آن نیست ، ما هنوز گرفتار پیامدهای برنامه دیروز تو هستیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی .

۱۹ فَلَمّا اَنْ اَرادَاَنْ یَبْطِشَ بِالَّذیهُوَ عَدُوٌّلَهُماقالَ یا مُوسی اَتُریدُ اَنْ تَقْتُلَنی کَما قَتَلْتَ نَفْسا بِالْاَمْسِ اِنْ تُریدُ اِلّا اَنْ تَکُونَ جَبّارا فِی الْاَرْضِ وَ ما تُریدُ اَنْ تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحینَ

جزء بیستم (۸۹)

و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هردوی آن ها بود، درگیر شود و باقدرت مانع او گردد (فریادش بلند شد) گفت:ای موسی!می خواهی مرابکشی،همان گونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی ؟ تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی .

ولی به هرحال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی به یاری او بشتابدو تنهایش نگذارد « اما هنگامی که موسی خواست از آن مرد بنی اسرائیلی دفاع کند ، فریاد او بلند شد و گفت : ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی » ؟

از قرار معلوم « تو می خواهی فقط جباری در روی

زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی » .

(۹۰) سوره قَصَص

این جمله نشان می دهد که موسی قبلاً نیّت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن ، اظهار کرده بود و در بعضـی از روایـات می خوانیم که ؛ درگیری هـایی در این زمینه نیز با فرعون داشت ، لـذا مرد قبطی می گویـد : تو هر روز می خواهی انسـانی را به قتـل برسانی ، این چه اصـلاح طلبی است ؟ در صورتی که اگر موسـی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند ، گامی در مسیر اصلاح بود .

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند ، کوتاه آمد .

۲۰ وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَاالْمَدینَهِ یَسْعیقالَ یا مُوسی اِنَّ الْمَلَاءَ یَأْتَمِروُنَ بِکَ لِیَقْتُل ُـوکَ فَاخْرُجْ اِنّی لَکَ مِنَ النّاصِحینَ

(دراین هنگام)مردی ازنقطه دوردست شـهر (از مرکز فرعونیان) با سـرعت آمد و به موسی گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشسته اند ، فورا (از شهر) خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم .

جزء بیستم (۹۱)

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسـید و تکرار این عمل را تهدیـدی بر وضع خود گرفتند ، جلسه مشورتی تشـکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد .

در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسـی را از مرگ حتمی رهایی بخشـید و آن این که « مردی از نقطه دوردست شـهر (از مرکز فرعونیان

و کاخ فرعون) به سرعت خودرا به موسی رساند و گفت : ای موسی ! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند، فورا از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم » .

این مرد ظاهرا همان کسی بود که بعدا به عنوان « مؤمن آل فرعون » معروف شد ، می گویند : نامش « حَزْقیل » بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آن چنان با آن ها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد .

او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام الهی بپیوندد .

(۹۲) سوره قَصَص

ظاهرا چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد ، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است ، باسرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد و بعدا خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی بود و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد .

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند

۲۱ فَخَرَجَ مِنْها خائِفا یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ

موسی ازشهر خارج شد،درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، عرض کرد : پروردگارا ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش .

موسی این خبر را کاملاً جدّی گرفت ، به خیرخواهی این مرد

جزء بیستم (۹۳)

باایمان ارج نهاد و به توصیه او «ازشهرخارج شد، درحالی که ترسان بود و هرلحظه در انتظار حادثه ای» .

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ ، دست به دامن لطف او زد و « گفت : پروردگار من ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش » .

من می دانم آن ها ظالم و بی رحمند و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم و همان گونه که من به قدر توانایی شرّ ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام ، تو نیز ای خدای بزرگ ، شرّ ظالمان را از من دفع نما .

۲۲ وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبّی اَنْ یَهْدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ

و هنگامی که متوجه جانب مَدْیَن شد ، گفت : امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند .

« تِلْقاء » در این جا به معنی سمت و جانب آمده است .

(۹۴) سوره قَصَص

موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین « مَدْیَن » که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد ، برود ، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته ، نه زاد و توشه ای دارد ، نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرا رسند و او را دستگیر کرده و به قتل رسانند ،

وضع حالش روشن است .

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گِرد شخصیت او تنیده بود ، بیرون آید ، در کنار مستضعفان قرار گیرد ، درد آن ها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آن ها و بر ضد مستکبران گردد .

ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت ، سرمایه ایمان و توکل بر خدا .

۲۳ وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ اُمَّةً مِنَ النّاسِ يَسْقُونَ

جزء بیستم (۹۵)

وَ وَجَدَ مِنْ دوُنِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذوُدانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتالانَسْقيحَتّى يُصْدِرَالرِّعاءُوَاَبُوناشَيْخٌ كَبيرٌ

و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آن ها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند، موسی) به آن ها گفت : کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید ؟) گفتند : ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدرماپیرمرد مسنی است .

« تَذوُدانِ » از ماده « ذَوْد » به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است ، آن ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود .

« خَطْب » به معنی کار و مقصود و منظور است .

ص:۶۷

« یُصْدِرَ » از ماده « صَدَر » به معنی خارج شدن از آبگاه است و « رِعاء » جمع « راعی » به معنی چوپان است .

(۹۶) سوره قَصَص

در این جا در برابر « پنجمین صحنه » از این داستان قرار می گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدْیَن است ... .

این جوان پاکباز چندین روز در راه بود ، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت ، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند ، گفته اند : هشت روز در راه بود ، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد .

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می نمود و در برابر این همه مشکلات و ناراحتی ها ، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهایی یافته است .

کم کم دورنمای « مَدْیَن » در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست ، نزدیک شهر رسید ، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد ، به زودی فهمید این ها شبان هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان ، اطراف چاه آب اجتماع کرده اند .

جزء بیستم (۹۷)

« و در کنار آن ها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند ، اما به چاه نزدیک نمی شوند » .

وضع این دختران باعفت که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آن ها نمی رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی دهند ، نظر موسی را جلب

کرد ، نزدیک آن دو آمد و « گفت : کار شما چیست » ؟ چرا پیش نمی روید و گوسفندان را سیراب نمی کنید ؟

برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم ، این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد ، قابل تحمل نبود ، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار ، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود ، او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی عدالتی ها سکوت کند .

دختران در پاسخ او « گفتند : ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم

(۹۸) سوره قَصَص

تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند » و ما از باقی مانده آب استفاده کنیم .

و برای این که این سؤال برای موسی بی جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف ، آن ها را به دنبال این کار فرستاده ، افزودند : « پدر ما پیرمرد مسنّی است » ، پیرمردی شکسته و سالخورده ، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم ، چاره ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم .

۲۴ فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلّی اِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ

موسی به (گوسفندان) آن ها آب داد ، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم .

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد ، چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی کنند .

جزء بیستم (۹۹)

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می گویند : چندین نفر می بایست آن را ازچاه بیرون بکشند، را باقدرت بازوان نیرومندش یک تنه ازچاه بیرون آورد و « گوسفندان آن دورا سیراب کرد » .

می گویند : هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد ، به آن ها گفت : شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان ، به کسی نمی اندیشید ؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند : « بسم اللّه » ، اگر می توانی آب بکش ، چراکه می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید ، آن ها موسی را تنها گذاشتند ، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود ، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و باکشیدن یک دلو از چاه ، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد .

« سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد : خدایا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم » .

(۱۰۰) سوره قَصَص

آری او خسته و گرسنه بود ، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت ، اما در عین حال بی تابی نمی کند ، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن ، صریحا نمی گوید : خدایا چنین و چنان کن ، بلکه می گوید : « هر خیری که بر من فرستی ، به آن نیازمندم » یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به

لطف پروردگار وامی گذارد .

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود

۲۵ فَجاءَتْهُ اِحْدیهُما تَمْشـی عَلَی اسْـتِحْیاءٍ قالَتْ اِنَّ اَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ اَجْرَ ما سَـقَیْتَ لَنا فَلَمّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ

ناگهان یکی ازآن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا

جزء بیستم (۱۰۱)

مزدسیراب کردن گوسفندان برای مارابه توبپردازد،هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خودراشرح داد ، گفت : نترس ، از قوم ظالم نجات یافتی .

اما کار خیر را بنگر که چه قـدرت نمایی می کنـد ، چه برکات عجیبی دارد ، یک قـدم برای خـدا برداشـتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشـناخته ای کشیدن ، فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد ، گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد ، در اختیارش می گذارد .

و آغـاز این برنـامه زمـانی بود که ملاـحظه کرد « یکی از آن دو دختر که بـا نهـایت حیا گام برمی داشت و پیـدا بود از سـخن گفتن با یک جوان بیگانه شـرم دارد ، به سـراغ او آمـد و تنها این جمله را گفت : پـدرم از تو دعوت می کنـد تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی ، به تو بدهد » .

ص:۷۱

برق امیدی در دل او جهید ، گویا احساس کرد واقعه مهمی در

(۱۰۲) سوره قَصَص

شُرُف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد ، مرد حق شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی ، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب ، بدون پاداش بماند ، او باید یک انسان نمونه ، یک مرد آسمانی و الهی باشد ، ای خدای من ! چه فرصت گرانبهایی .

آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود ، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند ، جویا می شود و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد ، تصمیم می گیرد دَیْن خود را به این جوان ناشناس، ادا کند .

خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد ، طبق بعضی از روایات ، دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش ، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند ، حیا و عفت موسی اجازه نمی داد چنین شود ، به دختر گفت : من از جلو می روم بر سر دوراهی ها و چند راهی ها ، مرا راهنمایی کن .(۱)

جزء بیستم (۱۰۳)

موسی وارد خانه شعیب شد ، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان ، پیرمردی باوقار ،

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، ذیل آیات مورد بحث .

با موهای سفید در گوشه ای نشسته ، به موسی خوش آمد گفت .

ازکجا می آیی ؟ چه کاره ای ؟ در این شهر چه می کنی ؟ هدف و مقصودت چیست ؟ چرا تنها هستی؟ و از این گونه سؤالات .

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگوکرد .

قرآن می گوید : « هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد ، گفت : نترس ، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی » .

سرزمین ما از قلمرو آن ها بیرون است و آن ها دسترسی به این جا ندارند ، کمترین وحشتی به دل راه مده ، تو در یک منطقه امن و امان قرارداری، ازغربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود .

(۱۰۴) سوره قَصَص

موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند .

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدّی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد ، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ ، لذت می برد ، استاد هم از یافتن یک شاگردلایق، خوشحال بود .

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی برای نوجوانان عزیز

در این بخش از سرگذشت موسی درس های آموزنده فراوانی است ؛

پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند ، موسی چه

در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده ، هرجا صحنه ظلم و ستمی را می دید ، ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت ، چراکه یکی از اهداف بعثت انبیاء ، همین حمایت از مظلومان است .

جزء بیستم (۱۰۵)

انجام یک کار کوچک برای خدا ، چه پربرکت است ، موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جزجلب رضای خالق نداشت ، اما چه قدر این کار کوچک ، پربرکت بود ، زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند ، از غربت رهایی یابد ، پناهگاهی مطمئن پیدا کند ، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود ، و از همه مهم تر این که مکتب انسان ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود .

مردان خدا هیچ خدمتی خصوصا خدمت زحمتکشان را بی اجر و مزدنمی گذارندوبه همین دلیل شعیب پیامبر، تا خدمت این جوان ناشناس را شنید ، آرام نگرفت ، فورا به سراغ او فرستادتا مزدش رابدهد.

این نکته نیز در زندگی وی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست .

(۱۰۶) سوره قَصَص

هنگامی که مرد قبطی را کشت و خطری او را تهدید کرد ، فورا از خدا تقاضای جلوگیری از خطر را کرد و گفت : « پروردگارا ! من خود را در معرض خطر بردم ، مرا نجات ده » .

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد ، عرض کرد : « خداوندا ! مرا از قوم ستمکار نجات ده » .

و به هنگامی که متوجه سرزمین مَدْیَن شد ، گفت : « امیدوارم

پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند » .

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه او آرمید ، عرض کرد : « پروردگارا ! هر خیری بر من نازل کنی ، من نیازمندم » .

مخصوصا این دعای اخیرکه در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود ، به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت : خدایا ! نیازهای مرا برطرف گردان ، بلکه تنها عرض کرد : من محتاج خیر و احسان تو هستم .

تصور نشود که موسی فقط در سختی ها در فکر پروردگار

جزء بیستم (۱۰۷)

بود ، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد ، لذا در روایات می خوانیم : روزی در مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله « اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین » گفت ، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد و موسی نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید ، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت ، ولی همسرش به عنوان این که او کودکی خردسال است و متوجه کارهای خود نیست ، او را از مرگ نجات داد .(۱)

موسی در خانه شعیب

۲۶ قالَتْ اِحْدیهُما یا اَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْاَمینُ

یکی از آن دو (دختر) گفت : پدرم ! او را استخدام کن ،

چرا که بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی ، آن کس است که قوی و امین باشد .

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

(۱۰۸) سوره قَصَص

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است .

موسی به خانه شعیب آمد ، خانه ای ساده و روستایی ، خانه ای پاک و مملو از معنویت ، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد ، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد ، « گفت : ای پدر ! این جوان را استخدام کن ، چراکه بهترین کسی که می توانی استخدام کنی ، این فرد است که قوی و امین می باشد » ، او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم پاکی و درستکاری را .

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته ، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند .

این دختر از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار ، با این که نخستین بار که او را دیده ، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست .

جزء بیستم (۱۰۹)

پاسخ این سؤال معلوم است ؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که درمسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود ،

چرا که باد ممکن بود لباس او را جابه جا کند .

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد ، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد .

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دخترشعیب در مورد استخدام موسی آمده بود ، مهم ترین واصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود ؛ قدرت و امانت .

(۱۱۰) سوره قَصَص

بدیهی است منظور از قدرت ، تنها قدرت جسمانی نیست ، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤولیت است .

یک پزشک قوی و امین ، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد .

یک مدیر قوی ، کسی است که حوزه مدیریت خودرا به خوبی بشناسد، از « انگیزه ها » باخبر باشد ، در « برنامه ریزی » مسلط و از « ابتکار » سهم کافی و در « تنظیم کارها » مهارت لازم را داشته باشد، «هدف ها را روشن کند» و نیروهارا برای رسیدن به هدف « بسیج » نماید.

در عین حال « دلسوز » ، « خیرخواه » ، « امین » و « درستکار » باشد .

آن ها که در سپردن مسؤولیت ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند ، به همان اندازه در اشتباهندکه برای پذیرش مسؤولیت، داشتن تخصص را کافی بدانند .

« متخصصان خائن و آگاهان نادرست » همان ضربه را

می زنند که « درستکاران ناآگاه و بی اطلاع » .

جزء بیستم (۱۱۱)

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم ، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم ؛ مدیران خائن و پاکان غیرمدیر ، و نتیجه هر دو یکی است .

منطق اسلام این است که هرکار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد ، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت ها در طول تاریخ بیندیشیم ، می بینیم که عامل اصلی ، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است .

جالب این که در برنامه های اسلامی در همه جا « علم » و « تقوا » در کنار هم قرار دارد ، مرجع تقلید باید « مجتهد » و « عادل » باشد ، قاضی و رهبر باید « مجتهد » و « عادل » باشد (البته درکنار این دو شرط ، شرایط دیگری نیز هست ، اما اساس و پایه، این دو است ؛ « علم و آگاهی » توأم با « عدالت و تقوا ») .

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر ، بلامانع است

(۱۱۲) سوره قَصَص

۲۷ قالَ اِنّی اُریدُ اَنْ اُنْکِحَکَ اِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی اَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرا فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما اُریدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ

(شعیب) گفت : من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم ، به این شرط که هشت سال برای من

کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی ، محبتی از ناحیه تو است ، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت .

۲۸ قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ

(موسی)گفت:(مانعی ندارد)این قراردادی میان من و تو باشد، البته هرکدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می گوییم ، گواه است .

جزء بیستم (۱۱۳)

« حِجَج » جمع « حِجَّه » است و « حِجَّه » به معنی یک سال است ، نظر به این که معمول عرب این بودکه در هرسال یک حج به جامی آوردند و اززمان ابراهیم به یادگارمانده بود.

نام دختران شعیب را «صفوره» (صفورا) و «لیا» نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد .(۱)

از این داستان استفاده می شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند ، درست نیست ، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند ، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از

۱- «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹ .

بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است .

(۱۱۴) سوره قَصَص

۲۹ فَلَمّا قَضى مُوسَى الْأَجَلَ وَ سارَ بِاَهْلِهِ انَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ نارا قالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنّى انَسْتُ نارا لَعَلّى اتيكُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رساند و همراه خانواده اش (از مَدین به سوی مصر) حرکت کرد ، از جانب طور آتشی دید ، به خانواده اش گفت : درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید.

« اَنَسْتُ » از ماده « ایناس » به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است ، « جَذْوَه » به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند : به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود .

در این جا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم ؛

هیچ کس دقیقا نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت ،

جزء بیستم (۱۱۵)

اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود ، سال هایی گوارا ، شیرین و آرام بخش ، سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ .

در حقیقت ضرورت داشت که موسی یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند ، تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است ، به کلی شستشو شود ،

موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد ، از دردهای آن ها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود .

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد ، کجا بهتر از بیابان مدین و کجا بهتر از خانه شعیب بود ؟

مأموریت یک « پیامبر اولوا العزم » ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد ، بلکه می توان گفت : مأموریت موسی بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود ، مبارزه با بزرگ ترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آن ها شستشو دادن ، کار آسانی نیست .

(۱۱۶) سوره قَصَص

در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علایم مخصوص متولد می شوند ، را به او ببخشد ، اتفاقا در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خداحافظی کند و به سوی مصر بازگردد ، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند (۱)و شعیب نیز با کمال میل آن هارا به موسی داد .

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند ، هرچند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود ، او باید به یاری قوم خود

۱- « اعلام قرآن » ، صفحه ۴۰۹ .

بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورند .

جزء بیستم (۱۱۷)

سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست .

ضمنا از تعبیر « اَهْل » که در آیات متعددی از قرآن آمده ، استفاده می شود که موسی غیراز همسرش در آن جا فرزند یا فرزندانی همراه داشت ، روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می کند و در تورات در سِفْر خروج به آن تصریح شده است ، به علاوه همسرش در آن موقع باردار بود .

او به هنگام بازگشت ، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتارنشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می رفت .

از جمله « اتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ » (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود و از جمله « لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ » به دست می آید که شبی سرد و ناراحت کننده بود .

درآیه سخنی ازوضع همسرموسی به میان نیامده، ولی مشهور درتفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زاییدن به او دست داد و موسی از این نظر نیز نگران بود .

(۱۱۸) سوره قَصَص

نخستین جرقه وحی

۳۰ فَلَمّا اَتیها نُودِیَ مِنْ شاطِی ءِ الْوادِ الْاَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ اَنْ یا مُوسی اِنّی اَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ

هنگـامی که به سـراغ آتش آمـد ، ناگهـان از ساحل راست وادی در آن سـرزمین بلنـد و پربرکت ازمیان یک درخت نـداداده شدکه؛ ای موسی! منم خداوند، پروردگارجهانیان.

« شاطِی ء » به معنی ساحل و « وادی » به معنی دره یا محل عبور سـیلاب و « اَیْمَن » به معنی راست و صفت است برای « شاطِی ء » و «بُقْعَه» به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

هنگامی که به سـراغ آتش آمـد ، دید آتشـی است نه همچون آتش های دیگر خالی از حرارت و سوزندگی ، یکپارچه نور و صفا ، در همین حال که موسـی سخت در تعجب فرو رفته بود ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت ، از میان یک درخت ندا داده شد که ؛ ای موسی ! منم خداوند پروردگار عالمیان .

جزء بیستم (۱۱۹)

بی شـک خـدا قـدرت دارد امواج صوتی را در هرچیز بخواهـد ، بیافرینـد ، در این جـا در میان درخت ایجاد کرد ، چراکه می خواهـد با موسـی سـخن بگوید و موسـی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی ، البته بسـیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند و گاه در خواب ، ولی گاهی نیز از طریق شـنیدن امواج صوتی بوده است و به هرحال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم .

در بعضـی از روایـات آمـده کـه موسـی هنگـامی که نزدیـک آتش رسـید ، دقت کرد ، دیـد از درون شـاخه سـبزی آتش می درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود ، با شاخه کوچکی که در دست

داشت ، خم شد تا کمی از آن برگیرد ، آتش به سوی او آمد ، وحشت کرد و عقب رفت ، گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او ، که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داد و به این ترتیب از قرائن غیرقابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ، ندای الهی است و نه غیر آن .

(۱۲۰) سوره قَصَص

۳۱ وَ اَنْ اَلْقِ عَصاکَ فَلَمّارَاها تَهْتَزُّ کَاَنَّها جانٌّ وَلّی مُدْبِرا وَ لَمْ یُعَقِّبْ یامُوسی اَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ اِنَّکَ مِنَ الْاٰمِنینَ

عصایت را بیفکن ، هنگامی که (عصا را افکند) نگاه کرد و دید همچون ماری باسرعت حرکت می کند ، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (به او گفته شد:) برگرد و نترس، تو در امان هستی .

« جانّ » در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک « جانّ » گفته می شود ، چون به صورت ناپیدایی از لابلای علف ها و شیارهای زمین می گذرند، البته در بعضی دیگر از آیات قرآن به «ثُعْبانٌ مُبینٌ» (اژدهای آشکار) (۱۰۷ / اعراف و ۳۲ / شعراء) تعبیر شده

جزء بیستم (۱۲۱)

است ، این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید، به صورت کوچک تری بود و درمراحل بعد بزرگ تر.

۳۲ اُسْلُکْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ اِلَیْکَ جَناحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ

رَبِّکَ اِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْما فاسِقینَ

دستت را در گریبانت فرو بر، هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است و بدون عیب و نقص و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود، این دوبرهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آن ها قوم فاسقی هستند.

معجزه نخستین ، آیتی از وحشت بود ، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ، ترکیبی از « انذار » و « بشارت » خواهد بود ، به او فرمان داده شد ؛ « دست خود را در گریبانت کن و بیرون آور ، هنگامی که خارج می شود ، سفید و درخشنده است ، بدون عیب و نقص » .

(۱۲۲) سوره قَصَص

مشاهده این خارق عادات عجیب ، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی ، موسی را سخت تکان داد و برای این که آرامش خویش را بازیابد ، دستور دیگری به او داده شد ؛ « دست هایت را بر سینه بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد » .

تعبیر « جَناح » (بال) به جای دست ، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن ، تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک ، بال و پر می زند، اما وقتی آرامش خود را باز یافت ، بال و پر خود را جمع می کند .

سپس همان ندا به موسی گفت : « فَذانِکَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّکَ اِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْما فاسِقینَ » .

آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند و طغیان را به حد اعلی رسانده اند ، وظیفه تو است که آن ها را نصیحت کنی و اندرز گویی و اگر مؤثر نشد ، با آن ها مبارزه نمایی .

جزء بیستم (۱۲۳)

۳۳ قالَ رَبِّ اِنّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسا فَاَخافُ اَنْ یَقْتُل ُونِ

عرض کرد : پروردگارا ! من از آن ها یک تن را کشته ام، می ترسم مرا به قتل رسانند .

در این جا موسی به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد ، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونی برای تلافی خون او ، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم ، گلاویز شده بود ، ولی این ها در منطق فرعون معنی نداشت ، او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند ، بدون چون و چرا او را به قتل برساند .

۳۴ وَ اَخی هارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنّی لِسانا فَاَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءا یُصَدِّقُنی اِنّی اَخافُ اَنْ یُکَذِّبُونِ

و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است ، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند، می ترسم مرا تکذیب کنند .

(۱۲۴) سوره قَصَص

« اَفْصَح » از ماده « فصیح » در اصل به معنی خالص بودن چیزی است و به سخن خالص و گویا که خالی از هرگونه حشو و زواید باشد ، فصیح گفته می شود .

«رِدْء» به معنی معین ویاور است .

به هر حال از آن جا که این مأموریت بسیار بزرگ بود

ص:۸۶

و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود ، این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد .

۳۵ قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطانا فَلا یَصِلُونَ اِلَیْکُما بِآیاتِنا اَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ

فرمود : بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند ، شما و پیروانتان پیروزید .

چه نوید بزرگی ، و چه بشارت عظیمی ، نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید .

جزء بیستم (۱۲۵)

موسی در برابر فرعون

۳۶ فَلَمّاجاءَهُمْ مُوسیبِآیاتِنابَیِّناتٍ قالُوا ماهذااِلاّ سِحْرٌ مُفْتَرًی وَ ما سَمِعْنا بِهذا فی ابائِنَا الْاَوَّلینَ

هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن ها آمد، گفتند : این چیزی جز سِحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم .

در این جا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم .

موسی فرمان نبوت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود ، به مصر آمد و برادرش هارون را باخبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید ، هردو به سراغ فرعون رفتند و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند ،

درحالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودنـد ، موسـی دعوت الهی را به آن ها ابلاغ کرد ، اکنون ببینیم عکس العمل آن ها در برابر پیام حق چه بود ؟

(۱۲۶) سوره قَصَص

آن هـا در برابر معجزات بزرگ موسـی ، به همـان حربه ای متوسـل شدنـد که همه جباران و گمراهان در طول تاریـخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند ، حربه سِحْر ، چراکه آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت، « لکن این کجا و آن کجا » ؟

سـاحران افراد منحرف و دنیاپرستی هسـتند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی می توان آن ها را شناخت ، درحالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آن ها است .

وانگهی سـاحران چـون به نیروی بشـری متکی هسـتند ، همیشه کارشـان محـدود است امـا پیـامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود می باشد .

تعـبیر به « مُفْتَرًی » از مـاده « فِرْیَه » به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواسـتند بگوینـد : موسـی این نسـبت را به دروغ بر خدا بسته است .

جزء بیستم (۱۲۷)

تعـبیره این که مـا هرگز چنین چیزی را در نیاکـان خـود نشـنیده ایم بـا این که قبـل از موسـی ، آوازه دعـوت نـوح و ابراهیـم و یوسف در آن سـرزمین پیچیـده بود ، یا به خاطر فاصـله زیاد و بُعـد عهـد است و یا به خاطر این است که می خواهنـد بگویند : نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند .

ص:۸۸

۳۷ وَ قالَ مُوسی رَبّی اَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَهُ الدّارِ اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ

موسی گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آنِ آن ها است ، آگاه تر است ، مسلما ظالمان ، رستگار نخواهند شد .

اشاره به این که خدا به خوبی از حال من آگاه است ، هرچند شما مرا متهم به دروغ کنید ، چگونه ممکن است خدا

(۱۲۸) سوره قَصَص

چنین خارق عادتی در اختیار دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود ، این که خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده ، بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است .

تعبیربه«عاقِبَهُ الدّارِ»اشاره به سرانجام دار دنیا و آخرت می باشد.

موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه ، شکست و ناکامی آن ها را در این دنیا و جهان دیگر به آن ها گوشزد کرد .

روش فرعونی انحراف افکار عمومی

۳۸ وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا اَیُّهَا الْمَلاَءُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْری فَاَوْقِدْ لی یا هامانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَلْ لی صَرْحا لَعَلّی اَطَّلِعُ اِلیاِلهِ مُوسی وَاِنّی لَاَظُنُّهُ مِنَ الْکاذِبینَ

فرعون گفت: ای جمعیت(درباریان !) من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج

بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم، هرچند من

جزء بیستم (۱۲۹)

گمان می کنم او از دروغگویان است .

در این جا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است.

می دانیم یکی از سنت های سیاست بازان کهنه کار ، این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میلشان واقع شود، برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن، فورا دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند .

به نظر می رسد که داستان ساختن برج عظیم ، بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده ، چراکه از سوره مؤمن در قرآن مجید استفاده می شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند و مؤمن آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود و می دانیم قبل از مبارزه موسی با ساحران ، چنین سخنی در کار نبود ، بلکه

(۱۳۰) سوره قَصَص

برنامه تحقیق درباره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود و از آن جا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی با ساحران را در سوره های طه ، اعراف ، یونس و شعراء بیان کرده است ، در این جا از بیان آن صرف نظر نموده ، تنها به مسأله بنای برج پرداخته که فقط در این سوره و سوره مؤمن مطرح شده است .

به هرحال آوازه پیروزی موسی بر ساحران درسراسر مصر

پیچید ، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد ، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد ، احتمال بیدار شدن توده های دربند ، بسیار زیاد بود ، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست ، از این مسأله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و بتواند مردم را اغفال و تحمیق کند ، فراهم ساخت .

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و « گفت : ای گروه اطرافیان و درباریان ! من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم » ،

جزء بیستم (۱۳۱)

خدای زمینی مسلما منم و اما دلیلی بر وجود خدای آسمان در دست نیست ، اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم ، سپس رو به وزیرش هامان کرد و گفت : « هامان ! آتشی برافروز بر خشت ها (و آجرهای محکمی بساز) » .

« سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز ، تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم ، هرچند باور نمی کنم او راستگو باشد و فکر می کنم او از دروغگویان است » .

طبق بعضی از تواریخ ، « هامان » دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند درنظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد ، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی را به کار گمارد ، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید .

هرقـدر این بنـا بالاـتر و بالاـتر می رفت ، مردم بیشتر به تماشـای آن می آمدنـد و در انتظـار این بودنـد که فرعون با این بنا چه خواهد کرد .

(۱۳۲) سوره قَصَص

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد ، بعضـی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن ، مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد .

هنگـامی که ساختمان به اتمام رسـید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشـتند ، روزی فرعون با تشـریفاتی به آن جا آمـد و شخصا از برج عظیم بالا رفت ، هنگامی که بر فراز برج رسید ، نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید ، کمترین تغییر و تحولی وجود نداشت .

معروف است که تیری به کمان گـذاشت و به آسـمان پرتاب کرد ، تیر بر اثر اصابت به پرنده ای و یا طبق توطئه قبلی خودش ، خون آلود بازگشت ، فرعون از آن جا پایین آمد و به مردم گفت : بروید و فکرتان راحت باشد ، خدای موسی را کشتم .(۱)

جزء بیستم (۱۳۳)

حتما گروهی از ساده لوحان و مقلّدان چشم و گوش بسته حکومت وقت ، این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند .

این را نیز نقل کرده انـد که این بنـا دوامی نیاورد (و طبعا نبایـد هم دوام بیاورد) درهم شـکست و ویران شـد و گروهی را از میان برد .

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، جلد ۸ ، صفحه ۴۶۲ .

۳۹ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اِلَیْنا لا یُرْجَعُونَ

(سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند و پنداشتند به سوی ما بازنمی گردند .

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکروب ، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد ، چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید ؟

(۱۳۴) سوره قَصَص

در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید : «اَلْکِبْریاءُ رَدائی وَ الْعَظَمَهُ اِزاری فَمَنْ نازَعَنی واحِدا مِنْهُما اَلْقَیْتُهُ فِی النّارِ : بزرگی ، ردای من است و عظمت ، لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده ، هرکس در این ها با من منازعه کند ، او را به دوزخ می افکنم » .(۱)

بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد ، مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور ، مغز او را پر سازد .

۴۰ فَاَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الظّالِمینَ

مانیزاو و لشکریانش راگرفتیم و به دریاافکندیم، اکنون بنگر

۱- «روح المعانی»،ذیل آیات موردبحث.

پایان کار ظالمان چه شد؟

جزء بیستم (۱۳۵)

آری مرگ آن ها را به دست عامل حیاتشان سپردیم و نیل را که رمز عظمت و قدرت آن ها بود، به گورستانشان مبدل ساختیم .

جالب این که تعبیر به « نَبَذْناهُمْ » از ماده « نَبْذ » می کند که به معنی دورافکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است ، راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟ آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طردکردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم .

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده ، می فرماید : « فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الظّالِمینَ » .

این نگاه ، با چشم ظاهر نیست ، بلکه با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند .

۴۱ وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّهً یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لایُنْصَروُنَ

(۱۳۶) سوره قَصَص

و ما آن ها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می کنند، قرار دادیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد .

این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد ؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل .

ولی این مطلب پیچیده ای نیست ، زیرا ؛

اولاً : آن ها سردسته دوزخیاننـد و هنگامی که گروه هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کننـد ، آن ها پیشاپیش آنان در حرکتنـد ، همـان گونه که در این جهان ، ائمه ضـلال بودنـد ، در آن جا نیز پیشوایان دوزخنـد که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان .

ثانیا : ائمه ضـلال بودن ، درحقیقت نتیجه اعمال خود آن ها است و می دانیم تأثیر هر سبب، به فرمان خدا است ، آن ها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می شد، این وضع آن ها در رستاخیز است .

۴۲ وَ اَتْبَعْناهُمْ فی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحینَ

جزء بیستم (۱۳۷)

در این دنیا لعنت پشت سر لعنت، نصیب آن ها کردیم و روز قیامت از زشت رویانند .

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است ، هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آن ها می شود . گاهی در عموم لعن ، ظالمان و مستکبران داخلند و گاه به طور خاص مورد لعن و نفرین واقع می شوند ، زیرا هرکس تاریخ آن ها را ورق می زند، بر آن ها لعن و نفرین می فرستد .

به هر حال زشت سیرتان این جهان ، زشت صورتان آن جهانند که آن روز « یَوْمُ الْبُرُوز » و روز کنار رفتن پرده ها است .

۴۳ وَ لَقَدْ اتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ مِنْ بَعْدِ ما اَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الْاُوُلیبَصائِرَلِلنّاسِ وَهُدًی وَرَحْمَهً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، بعد از آن که اقوام قرون

نخستین راهلاك كردیم، كتابی كه برای مردم، بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت ، تا متذكر شوند .

(۱۳۸) سوره قَصَص

« بَصائِر » جمع « بَصیرَه » به معنی بینایی است و این جا منظور آیات و دلایلی است كه موجب روشنایی قلب مؤمنان می شد و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است و به دنبال آن تذكر و بیداری دل های آماده .

در این بخش از آیات ، به دهمین صحنه یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان پرماجرای موسی می رسیم كه سخن از نزول احكام و تورات می گوید ، یعنی زمانی كه دوران « نفی طاغوت » پایان گرفته و دوران سازندگی و اثبات آغاز می شود .

در این كه منظور از « قُروُن اوُلی » (اقوام عصرهای پیشین كه هلاك شدند) در این جا كدام اقوامند ، بعضی از مفسران آن را اشاره به كفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آن ها می دانند ، چراكه باگذشت زمان ، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود كتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد .

جزء بیستم (۱۳۹)

و بعضی اشاره به هلاكت قوم فرعون كه بازماندگان اقوام پیشین بودند ، می دانند، چرا كه خداوند تورات را بعد از هلاكت آن ها ، به موسی داد .

اما هیچ مانعی ندارد كه جمله فوق اشاره به همه این اقوام داشته باشد .

ص:۹۶

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیارت نهاد

۴۴ وَ ماكُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ اِذْ قَضَيْنا اِلى مُوسَى الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشّاهِدينَ

تو در جانب غربی نبودی ، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم) .

سپس به بیان این حقیقت می پردازد که آن چه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه کاری های دقیق آن بیان کردیم ، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو ، چراکه تو در این صحنه ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی ، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد .

۴۵ وَ لكِنّا اَنْشَأْنا قُرُونا فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ ما كُنْتَ ثاوِيا فى اَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ اياتِنا وَ لكِنّا كُنّا مُرْسِلينَ

ولی مااقوامی رادراعصارمختلف خلق کردیم، اما زمان های طولانی بر آن ها گذشت (و آثار انبیاء از دل ها محوشد، لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم) ، تو هرگز در میان مردم مَدْیَن اقامت نداشتی تا آیات مارا به دست آوری و برای آن ها(مشرکان مکه)بخوانی، ولی مابودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار را در اختیارت قرار دادیم) .

« ثاوی » از ماده « ثَوی » به معنی اقامت توأم با استقرار است

و به همین جهت جایگاه و قرارگاه را « مَثْوی » می گویند .

جزء بیستم (۱۴۱)

فاصله میان ظهورموسی و ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، حدود دوهزار سال بوده است.

۴۶ وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ اِذْنادَیْنا وَلکِنْ رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَقَوْماماأَتیهُمْ مِنْ نَذیرٍمِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

تو در طرف طور نبودی ، زمانی که ما ندا دادیم ، ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو بود (که این اخبار را در اختیارت نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذارکننده ای برای آن ها نیامده ، شاید متذکر گردند .

حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای راکه در اقوام دوردست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی ، برای تو بازگو کردیم تا آن ها را برای این قوم گمراه بخوانی ، شاید مایه بیداری آن ها گردد .

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا قرآن می گوید : هیچ انذارکننده ای قبل از تو برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله) نیامده ، درحالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند .

(۱۴۲) سوره قَصَص

در پاسخ می گوییم : منظور فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است ، زیرا میان عصر حضرت مسیح وظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرن ها طول کشید و پیامبر اولوا العزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد .

۴۷ وَ لَوْلا اَنْ تُصیبَهُمْ مُصیبَهٌ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیهِمْ فَیَقُولُوا

رَبَّنالَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ اياتِكَ وَ نَكَونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ

هر گاه ما پیش ازفرستادن پیامبری آن هارابه خاطر اعمالشان مجازات می کردیم، می گفتند: پروردگارا! چرارسولی برای مانفرستادی تا آیات تورا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم ؟

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق ، روشن است و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت پرستی است و زشتی بسیاری از اعمال آن ها همچون مظالم و ستم ها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آن ها را مجازات کرد ، ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است ، برای اتمام حجت و نفی هرگونه عذر ، پیامبران را با کتاب های آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید: بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود ، اگر رهبر الهی داشتیم ، اهل هدایت و نجات بودیم .

جزء بیستم (۱۴۳)

به هرحال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر ، هیچ امتی را به خاطر گناهشان مجازات نکند، همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می خوانیم : « رُسُلًا مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزا حَكيما : ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعداز این پیامبران ، حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است » .

هر روز به بهانه ای از حق می گریزند

(۱۴۴) سوره قَصَص

۴۸ فَلَمّاجاءَهُمُ الْحَقُ مِنْ عِنْدِناقالُوالَوْلاأُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی اَوَلَمْ یَکْفُرُوا بِما اُوتِیَ مُوسی مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا اِنّا بِکُلٍّ کافِرُونَ

هنگامی که حق از نزد ما برای آن ها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد ، به این پیامبر اعطاء نگردیده است ؟ مگر بهانه جویانی همانند آن ها معجزاتی را که درگذشته به موسی داده شد ، انکار نکردند و گفتند : این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند (تامارا گمراه کنند) و ما به هریک از آن هاکافریم.

چرا عصای موسی در دست او نیست ؟ چرا ید بیضاء ندارد ؟ چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟ چرا و چرا؟...

قرآن به پاسخ این بهانه جویی پرداخته و می گوید : « مگر بهانه جویانی همانند این ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد ، انکار نکردند » ؟

جزء بیستم (۱۴۵)

« مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دونفر ساحرندکه دست به دست هم داده اند(تا مارا گمراه کنند)و مابه هرکدام ازآن ها کافریم».

تعبیر به « سِحْرانِ » با این که قاعدتا باید « ساحِران » گفته شود ، برای بیان شدت تأکید است ، چراکه عرب وقتی در مورد کسی مؤکّدا سخن می گوید ، او را عین « عدالت » یا « ظلم » و یا « سِحر » می شمرد .

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از « سِحْرانِ » دو معجزه بزرگ موسی ؛ « عصا » و « یَد بَیْضاء » باشد .

و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد ، این مربوط به فرعونیان کفرپیشه است ، پاسخ آن روشن است و آن این که منظور این است که مسأله بهانه جویی چیز تازه ای نیست ، این ها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی باهم دارد و خط و روش و برنامه آن ها یکی است .

۴۹ قُلْ فَأْتُوا بِکِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللّهِ هُوَ اَهْدی مِنْهُما اَتَّبِعْهُ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ

(۱۴۶) سوره قَصَص

بگو: اگر راست می گویید (که تورات و قرآن ازسوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش تر از این دو بیاورید تا من از آن پیروی کنم .

مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معجزاتی همچون موسی نداشته است ؟ و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات درباره علایم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنا می کردند و نه به قرآن و آیات پرعظمتش .

و به تعبیر دیگر آن ها به دنبال کتاب هدایت می گردند و دنبال معجزات ، چه معجزه ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن؟ اگر چیزی در دست پیامبراسلام صلی الله علیه و آله جز این قرآن نبود ، برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد ، ولی آن ها حق طلب نیستند ، بلکه مشتی بهانه جویانند .

ص:۱۰۱

۵۰ فَاِنْ لَمْ یَسْتَجیبُوالَکَ فَاعْلَمْ اَنَّمایَتَّبِعُونَ اَهْواءَهُمْ وَ مَنْ

جزء بیستم (۱۴۷)

اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَویهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّهِ اِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ

هرگاه این پیشنهاد تو را نپذیرند ، بدان آن ها از هوس های خودپیروی می کنند و آیاگمراه ترازآن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است، کسی پیدا می شود؟ مسلما خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

هوای نفس حجاب ضخیمی در مقابل چشمان عقل انسان است .

هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت بر درک حقانیت را از دست می دهد ، چراکه برای درک حقیقت ، تسلیم مطلق در برابر واقعیات و ترک هرگونه پیشداوری و دلبستگی شرط است ، تسلیم بی قید و شرط درمقابل هرچیز که عینیت خارجی دارد ، خواه شیرین باشد یا تلخ ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف ، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست .

(۱۴۸) سوره قَصَص

۵۱ وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آن ها آوردیم، شاید متذکر شوند .

«وَصَّلْنا»ازماده «وصل» به معنی ارتباط دادن و وصل کردن است و چون به باب تفعیل رفته، معنی کثرت و تأکید نیز ازآن استفاده می شود.

ص:۱۰۲

این آیات همچون قطرات باران پیوسته به هم ، بر آن ها نازل شد در شکل های متنوع و کیفیات متفاوت ، گاهی وعده پاداش ، گاهی وعید دوزخ ، گاه نصیحت و اندرز ، گاه تهدید و انذار ، گاه استدلالات عقلی و گاه تاریخ عبرت انگیز و پربار گذشتگان ، خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانس که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد ، او را به خود جذب می کند ، اما کوردلان نپذیرفتند .

۵۲ اَلَّذینَ اتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ

کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آن ها داده ایم ، به آن (قرآن) ایمان می آورند .

جزء بیستم (۱۴۹)

چرا که آن را هماهنگ با نشانه هایی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند .

جالب این که این ها فقط گروهی بودند از اهل کتاب ، اما آیه فوق از آن ها به عنوان « اهل کتاب » بدون هیچ قیدی یاد می کند ، شاید اشاره به این دارد که اهل کتاب واقعی این ها بودند و دیگران هیچ .

۵۳ وَ اِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا امَنّا بِهِ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا اِنّا کُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمینَ

و هنگامی که بر آن ها خوانده می شود، می گویند : به آن ایمان آوردیم ، این ها همه حق است و از سوی پروردگار ما است ، ما قبل از این هم مسلمان بودیم .

ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم و به او دل بسته بودیم و با بی صبری انتظار او را می کشیدیم و در اولین

فرصت که گمشده خود را یافتیم ، آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم .

(۱۵۰) سوره قَصَص

۵۴ اوُلئِکَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِماصَبَروُا وَ یَدْرَؤوُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقـُونَ

آن ها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبایی شان دوبار دریافت می دارند، آن ها به وسیله نیکی ها، بدی ها را دفع می کنند و از آن چه به آنان روزی داده ایم، انفاق می نمایند .

یک بار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند و یک بار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.

سپس به یک رشته از اعمال صالح آن ها که هر یک از دیگری ارزنده تر است ، اشاره می کند .

نخست می گوید : « وَ یَدْرَؤوُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهِ » .

آن ها باگفتار نیکو ، سخنان زشت را و با معروف ، منکر را و باحلم، جهل جاهلان را و با محبت ، عداوت و کینه توزی را و با پیوند دوستی و صله رَحِم ، قطع پیوند را دفع می نمایند ، خلاصه آن ها سعی می کنند به جای این که بدی را با بدی پاسخ گویند ، با نیکی دفع کنند .

جزء بیستم (۱۵۱)

این یک روش بسیارمؤثر است در مبارزه با مفاسد ، خصوصا در برابر گروهی از لجوجان و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است (شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۲۲ سوره رعد و جلد چهاردهم ذیل آیه ۹۶ سوره مؤمنون مطرح شده است) .

سپس می گوید : « وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ » .

نه تنهـا از اموال و ثروتشان ، که از علم و دانش و نیروی فکری و جسـمی و وجاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزی های الهی است ، در راه نیازمندان می بخشند .

۵۵ وَ اِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ اَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا اَعْمالُنا وَ لَکُمْ اَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلینَ

هرگـاه سـخن لغـو وبیهـوده ای بشـنوند، از آن روی می گرداننـد و می گوینـد: اعمـال مـا از آنِ مـا است و اعمـال شـما از آنِ خودتان، سلام برشما (سلام وداع) ما طالب جاهلان نیستیم .

(۱۵۲) سوره قَصَص

آن هـا هرگز « لغو » را بـا « لغو » و « جهل » را با « جهل » پاسـخ نمی گوینـد ، بلکه به بیهوده گویان « می گوینـد : اعمال ما از آنِ ما است و اعمال شما از آنِ خودتان » .

و لـذا آن هـا به جای این که نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشـتگویان بی خبر، به هـدر دهنـد ، با بزرگواری از کنار آن ها گذشته ، به هدف ها و برنامه های اساسی خود می پردازند .

قابل توجه این که آن ها بااین گونه افراد که روبرو می شوند ، سلام تحیت نمی گویند ، بلکه سلامشان ، " سلام وداع " است .

هدایت تنها به دست خدا است

۵۶ اِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ

تو نمی توانی کسی راکه دوست داری، هدایت کنی، ولی

خداوند هرکس را که بخواهد، هدایت می کند و او از هدایت یافتگان آگاه تر است .

او می دانـد چه افرادی لایق پـذیرش ایمانند ، او می داند چه قلب هایی برای حق می طپند، او می داند در چه سـرهایی سودای عشق خدا است ، آری او این افراد شایسـته را خوب می شناسد و به آن ها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آن ها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند .

امـا تاریک دلان زشت سـیرتی که در دل باحق دشـمنند و باتمام قـدرتشان به پیکار با فرسـتادگان خـدا برخاسـته انـد و از نظر زندگی آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آن ها قرار نمی دهد .

بنـابراین منظور از هـدایت در این جـا « ارائه طریق » نیست ، چراکه ارائه طریق ، کـار اصـلی پیـامبر صـلی الله علیه و آله است و بدون اسـتثناء راه را به همه نشان می دهد ، بلکه منظور از هدایت در این جا « ایصال به مطلوب » و رسانیدن به سرمنزل مقصود است ، این تنها کار خدا است که بذر ایمان

را در دل ها بپاشد و کار او هم بی حساب نیست ، او به دل های آماده نظر می افکند و این نور آسمانی را بر آن ها می پاشد .

۵۷ وَ قـالُوا اِنْ نَتَّبِعِ الْهُـدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ اَرْضِـنا اَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَما امِنا یُجْبی اِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَـیْ ءٍ رِزْقا مِنْ لَدُنّا وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ

آن ها گفتند : ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ، ما را

از سرزمینمان می ربایند ، آیا ما حرم امنی در اختیار آن ها قرارندادیم که ثمرات هرچیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می شود ، ولی اکثر آن ها نمی دانند .

« نُمَكِّنْ » در این آیه به معنی « نَجْعَل » است .

« يُجْبى » از ماده « جِبايَه » به معنی جمع کردن است و لذا به حوض که آب را در خود جمع می کند ، « جابِيَه » می گویند .

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی آب و درختی را حرم امن قرار داد ، آن چنان دل ها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات

از نقاط مختلف جهان را به سوی آن می آورند ، قدرت خود را به خوبی نشان داده است ، کسی که چنین قدرت نمایی کرده و این همه « امنیت » و « نعمت » را در چنین سرزمینی قرار داده و با چشم خود آثار آن را می بینید و سال ها از آن بهره گرفته اید، چگونه قادر نیست شما را در برابر هجوم مشتی اعراب بت پرست حفظ کند ؟

شما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی « امنیت » و « مواهب زندگی » بودید ، چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد ، دل را قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است .

توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است

توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در این جا اول نعمت امنیت را می شمرد و بعد جلب ارزاق از همه جا به سوی مکه ، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری

حکمفرما نگردد ، وضع اقتصادی آن ها سامان نخواهد یافت .

(شرح این سخن را می توانید در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۳۵ سوره ابراهیم مطالعه فرمایید) .

۵۸ وَ کَمْ اَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلاّ قَلیلاً وَ کُنّا نَحْنُ الْوارِثینَ

بسیاری از شهرها و آبادی هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرورشده بود، هلاک کردیم، این خانه های آن ها است (که ویران شده) و بعد از آن ها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم .

« بَطِرَت » از ماده « بَطَر » به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است .

آری غرور نعمت، آن هارا به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آن ها را به آتش کشید .

شهرها و خانه های ویران آن ها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند ، افراد کم و در مدت کوتاهی بود .

آیا شما مشرکان مکه نیز می خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می تواند داشته باشد ؟

تعبیر به « کُنّا نَحْنُ الْوارِثینَ » اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز

که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان ها واگذار کند،چیزی نمی گذرد که همه زایل می گردد و او وارث همگان خواهد بود.

۵۹ وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُری حَتّی یَبْعَثَ فی اُمِّها رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ایاتِنا وَ ما کُنّا مُهْلِکِی الْقُری اِلاّ وَ اَهْلُها ظالِمُونَ

پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی ها را هلاک نمی کرد تا این که در کانون آن ها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادی هایی را هلاک نکردیم مگر آن که اهلش ظالم بودند .

(۱۵۸) سوره قَصَص

این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن این که ؛ اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می کند ، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند ، با عذابش نابود نکرد ؟

قرآن از قول پروردگار عالَم می گوید : تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورهای صریح نفرستیم، مجازات نخواهیم کرد .

تازه بعد از اتمام حجت ، مراقب اعمال آن ها هستیم ، اگر ظلم و ستمی از آن ها سر زد و مستوجب عذاب شدند ، مجازاتشان می کنیم .

جمله « حَتّی یَبْعَثَ فی اُمِّها رَسُولاً » (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود ، همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است ،

پیامبری مبعوث گردد ، کافی است ، زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زنـدگی ، مرتبا به آن جا رفت و آمـد دارند و هر خبری در آن جا باشد ، به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد ، همان طور که آوازه قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سرزمین مکه ، درمدت کوتاهی در تمام شبه جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت، چون مکه اُمُّ الْقُری بود ، هم مرکز روحانی حجاز و هم مرکز تجاری بود و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید .

جزء بیستم (۱۵۹)

دلبستگی های دنیا شما را نفریبد

۶۰ وَ مااوُتیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍفَمَتاعُ الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ زینَتُها وَ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ وَ اَبْقی اَفَلا تَعْقِلُونَ

آن چه به شـما داده شـده، متاع زنـدگی دنیا و زینت آن است و آن چه نزد خـدا است، بهتر و پایـدارتر است، آیا انـدیشه نمی کنید ؟

این آیه پاسخ سومی است برای گفتـار بهانه جویانی که می گفتنـد ؛ اگر ایمان بیاوریم، عرب بر ما هجوم می کنـد و زنـدگی مارابه هم می ریزد ، قرآن می گویـد : « آن چه را از این رهگـذر به دست می آورید ، متاع بی ارزش زندگی دنیا و زینت آن است » .

(۱۶۰) سوره قَصَص

« ولی آن چه نزد خدا است (از نعمت های بی پایان جهان دیگر و مواهب معنویش در این دنیا) بهتر و پایدارتر است » .

۶۱ اَفَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْدا حَسَنا فَهُوَ لاقیهِ کَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَیوهِ الدُّنْیاثُم هُوَیَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ الْمُحْضَرینَ

ص:۱۱۰

آیاکسی که به او وعده نیک داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم ، سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) احضار می شود .

بـدون شک هر وجـدان بیـداری ، وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چندروزه از نعمت های فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است، ترجیح می دهد.

۶۲ وَ یَوْمَ یُنادیهِمْ فَیَقُولُ اَیْنَ شُرَکائِیَ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

جزء بیستم (۱۶۱)

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آن ها را ندا می دهد و می گوید:کجاهستند شریکانی که برای من می پنداشتید ؟

بـدیهی است که این سؤالی توبیخی می باشد ، برای این که در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجاب ها است ، نه شـرک مفهومی دارد و نه مشـرکان بر عقیـده خود باقینـد، این سؤال در حقیقت یک نوع سـرزنش و مجازات است، یک نوع توبیـخ و عقوبت است .

نعمت بزرگ روز و شب

۷۲ قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّهُ عَلَیْکُمُ النَّهارَ سَرْمَدا اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ اِلهٌ غَیْرُ اللّهِ یَأْتیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فیهِ اَفَلا تُبْصِروُنَ

بگو : به من خبر دهیـد هرگاه خداونـد روز را تا قیامت بر شـما جاودان کنـد ، کـدام معبود غیر از اللّه است که شبی برای شـما بیاورد تا در آن آرامش یابید ؟ آیا نمی بینید ؟

۷۳ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۶۲) سوره قَصَص

از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تاهم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید ، شاید شکر نعمت او را به جا آورید .

آری گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می کند که تمام وسایل حیات شما را تأمین کند ، شما از یک سو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون روشنایی روز ممکن نیست و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی شود .

امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور ، تمام دستگاه های بدن انسان ، فعال و سرزنده می شوند؛ گردش خون ، دستگاه تنفس ، حرکت قلب و سایر دستگاه ها و اگر نور بیش از اندازه بتابد ، سلول ها خسته می شوند و نشاط جای خودرا به فرسودگی می دهد و برعکس ، دستگاه های بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرومی روند و در سایه آن تجدیدقوا و نشاط می کنند (شرح این معنا در جلد ۸ تفسیرنمونه، صفحه۳۴۳ و جلد۱۲صفحه۴۱ درج گردیده است).

جزء بیستم (۱۶۳)

جالب توجه این که هنگامی که سخن از شب جاویدان می گوید ، در پایان آیه می فرماید : « آیا نمی شنوید » ؟ و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می آورد ، می فرماید : « آیا نمی بینید » ؟ این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب با شب ، گوش است و شنوایی و حس متناسب با روز ، چشم است و بینایی ، تا این حد قرآن

مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است .

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل

۷۶ اِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسى فَبَغى عَلَيْهِمْ وَ اتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما اِنَ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ اُولِى الْقُوَّةِ اِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ اِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحينَ

قارون از قوم موسی بود اما بر آن ها ستم کرد ، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل صندوق های آن برای یک گروه زورمند مشکل بود ، به خاطر بیاور هنگامی را

(۱۶۴) سوره قَصَص

که قومش به او گفتند : این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد .

« مَفاتِح » جمع « مِفْتَح » به معنی کلیدهای محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند ، مانند صندوق هایی که اموال را در آن نگهداری می نمایند .

جمله « تَنُوءُ » از ماده « نَوْء » به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پروزنی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند ، از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد .

«عُصْبَه» به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومند هستند و همچون اعصاب ، یکدیگر را گرفته اند (بعضی می گویند : « عُصْبَه » برای ده نفر تا چهل نفر می آید)

« فَرِحينَ » جمع « فَرِح » به معنی کسی است که بر اثر به دست

آوردن چیزی ، مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست می باشد و از خوشحالی در پوست نمی گنجد .

اصولاً ـ موسی درطول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد؛ «فرعون» که مظهر قدرت حکومت بود ، « قارون » که مظهر ثروت بود و « سامری » که مظهر صنعت و فریب و اغفال بود .

گرچه مهم ترین مبارزه موسی با قدرت حکومت بود ، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت و شامل درس های آموزنده بزرگی می باشد .

معروف این است که قارون از بستگان نزدیک موسی (پسرعمو یا پسرعمّه یا پسرخاله او) بود و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات، معلومات قابل ملاحظه ای داشت ، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد ، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش درسی برای همگان شدکه شرح این ماجرا را در آیات ۷۶ تا ۸۲ این سوره می خوانیم.

۷۷ وَ ابْتَغِ فیما اتیکَ اللّٰهُ الدّارَ الْاٰخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ

مِنَ الدُّنْیاوَاَحْسِنْ کَمااَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَیْکَ وَلاتَبْغِ الْفَسادَ فِی الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ

و در آن چه خدا به تو داده ، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز درزمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد .

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضـی از کج اندیشان چیز بدی نیست ، مهم آن است که ببینیم در چه مسـیری به کار می افتد و اگر به وسـیله آن « اِبْتِغاء دار آخرت » شود ، چه چیزی از آن بهتر است ؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد ، چه چیزی از آن بدتر ؟

و این همان منطقی است که درجمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است ؛ « مَنْ اَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ اَبْصَرَ اِلَيْهااَعْمَتْهُ : کسـی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد ، چشمش را بینا می کند ، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند ، نابینایش خواهد کرد » .(۱)

جزء بیستم (۱۶۷)

تفسـیر دیگری برای این جمله در روایات اسـلامی و سـخنان مفسـران دیده می شود که با تفسـیر فوق قابل جمع است و ممکن است هردو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد ، جایز است) و آن این که ؛

در « معانی الاخبار » از امیرمؤمنان علی در تفسـیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمـده : « وَ لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُدْرَتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَهَ : تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن

و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب » .(۲)

طبق این تفسیر،جمله فوق هشداری است به همه انسان هاکه فرصت ها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است .

۱ « نهج البلاغه » ، خطبه ۸۲ .

۲ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۹ .

(۱۶۸) سوره قَصَص

سومین اندرز این که : « وَ اَحْسِنْ کَما اَحْسَنَ اللّهُ اِلَیْکَ » .

گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ها ندارد ، عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است ، علمی می دهد که نه یک انسان ، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند ، اموال و ثروتی می دهد که در خور برنامه های عظیم اجتماعی است .

این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد ، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی ، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند .

بالاخره چهارمین اندرز این که ؛ « نکند این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه "فساد" و " افساد" به کارگیری » (وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْاَرْضِ اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ) .

جزء بیستم (۱۶۹)

۷۸ قالَ اِنَّمااُوتیتُهُ عَلیعِلْمٍ عِنْدیاَوَلَمْ یَعْلَمْ اَنَ اللّهَ قَدْ اَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُوْنِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَ اَکْثَرُ جَمْعا وَ لا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

(قـارون) گفت : این ثروت را به وسـیله دانشـی که در نزد من است، به دست آورده ام، آیـا اونمی دانست خداونـد اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومنـدتر و ثروتمنـدتر بودنـد؟(وهنگامی که عـذاب الهی فرارسـد)مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند (و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست) .

اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی وستمگر بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخی داد ؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشـی می شـد ، چنین گفت : « من این ثروت را به وسـیله علم و دانش خودم به دست آورده ام » .

این به شما مربوط نیست که من با ثروتم چگونه معامله

(۱۷۰) سوره قَصَص

کنم ، من که با علم و آگاهی ام در ایجاد آن دخالت داشته ام ، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم .

و از همه این ها گذشـته من زحمت کشیده ام ، رنج برده ام ، خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند ، چرا زحمت نمی کشند ؟ من مزاحم آن ها نیستم و اگر ندارند ، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند .

این ها منطق های پوسیده و رسوایی است که غالبا ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آن ها را نصیحت می کنند ، اظهار می دارند .

دراین جاقرآن پاسخ کوبنده ای به قارون و قارون ها می دهدکه ؛ « اَوَ لَمْ یَعْلَمْ اَنَّ اللّهَ قَدْ اَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرونِ مَنْ

هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ اَكْثَرُ جَمْعا » .

تو می گویی : آن چه داری ، از طریق علم و دانشت داری ، اما فراموش کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند ، آیا توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند ؟

جزء بیستم (۱۷۱)

و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید : « وَ لایُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » .

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند ، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید ، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان .

در این جا این پرسش پیش می آید که ؛ منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده، کدام سؤال است؟ در دنیا یا آخرت ؟

مانعی نداردکه هردو، مرادباشد، یعنی هم درموقع مجازات استیصال دردنیاازآن هاسؤالی نمی شودتابخواهندعذرتراشی نمایندو خودرا بی گناه قلمدادکنندوهم درقیامت،چراکه درآن جابدون سؤال،همه چیزروشن است.

جنون نمایش ثروت

۷۹ فَخَرَجَ عَلیقَوْمِهِ فیزینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدوُنَ الْحَیوهَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما اوُتِیَ قاروُنُ اِنَّهُ لَذوُ حَظٍّ عَظیمٍ

(۱۷۲) سوره قَصَص

(قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن ها که طالب حیات دنیا بودند، گفتند: ای کاش همانند آن چه

به قارون داده شده است ، ما نیز داشتیم ، به راستی که او بهره عظیمی دارد .

معمولاً ـ ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند ، یک شاخه آن « جنون نمایش ثروت » است ، آن ها از این که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند ، لذت می برند ، از این که سوار بر مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گرد و غبار برصورت آن هابیفشانند و تحقیرشان کنند ، احساس آرامش خاطر می کنند .

گرچه همین نمایش ثروت ، غالبا بلای جانشان است ، زیرا کینه ها را در سینه ها پرورش می دهد و احساسات را بر ضد آن ها بسیج می کند و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور، طومار زندگی آن هارا درهم می پیچد و یا ثروتشان را بر باد می دهد .

جزء بیستم (۱۷۳)

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود ، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد .

در تواریخ ، داستان ها و افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است ، بعضی نوشته اند؛ قارون بایک جمعیت چهارهزار نفری درمیان بنی اسرائیل رژه رفت ، درحالی که چهارهزار نفر بر اسب های گران قیمت با پوشش های سرخ ، سوار بودند ، کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت ، سوار بودند ، لباس هایشان سرخ و همه غرق زینت آلات طلا بودند .

۸۰ وَ قالَ الَّذینَ اُوتُواالْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللّهِ خَیْرٌ لِمَنْ اَمَنَ وَ عَمِلَ صالِحا وَ لا یُلَقّیها اِلَّا الصّابِرُونَ

کسانی که علم و دانش به آن ها داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند ، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند .

(۱۷۴) سوره قَصَص

ولی در مقابل این گروه عظیم، گروه اندکی عالِم و دانشمند، پرهیزکار و باایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتربود ، در آن جا حاضر بودند ، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی سنجیدند ، کسانی که ارزش ها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند ، کسانی که بر این گونه نمایش های مسخره ، همیشه لبخند تمسخر آمیز می زدند و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند ، آری گروهی از آن ها در آن جا بودند .

۸۱ فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَهٍ یَنْصُرونَهُ مِنْ دونِ اللّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرینَ

سپس ما او وخانه اش رادرزمین فروبردیم و گروهی نداشت که اورا دربرابرعذاب الهی یاری کنندو خودنیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد .

مسأله « خَسْف » که در این جا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است ، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین ازهم شکافته شده و شهر یا آبادی هایی را در کام خود فروبلعیده است ، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود ، طعمه اصلی او فقط قارون و گنج های او بود .

جزء بیستم (۱۷۵)

۸۲ وَاَصْبَحَ الَّذینَ تَمَنَّوْامَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقولُونَ وَیْکَأَنَّ اللّهَ

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا اَنْ مَنَ اللّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْكَاَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ

آن ها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند : وای بر ما، گویی خدا روزی را برهرکس از بندگانش بخواهد، گسترش می دهد، یا تنگ می گیرد، اگرخدا بر مامنت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد، ای وای گویی کافران هرگز رستگارنمی شوند.

امروز بر ما ثابت شد که هیچ کس از خود چیزی ندارد ، هرچه هست ، از ناحیه او است ، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعش دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا می باشد .

سپس دراین فکرفرورفتندکه اگردعای دیروزآن هابه اجابت می رسید و خدا آن هارا به جای قارون می گذاشت،امروز چه خاکی بر سرمی کردند؟

(۱۷۶) سوره قَصَص

۸۳ تِلْكَ الدّارُ الْاخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدوُنَ عُلُوّا فِي الْاَرْضِ وَ لا فَسادا وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ

(آری)این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرارمی دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است .

آن چه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود، در واقع همین دو است؛ «برتری جویی» (استکبار) و « فساد در زمین » که همه گناهان در آن جمع است ، چراکه هرچه خدا از آن نهی کرده ، حتما برخلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده ، بنابراین ارتکاب

آن ، نظام زندگی او را برهم می زند ، لذا مایه فساد در زمین است .

در روایات اسلامی مخصوصا روی این مسأله تکیه شده است، تا آن جاکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی می خوانیم: «اِنَّ الرَّجُلَ لَیُعْجِبُهُ اَنْ یَکُونَ شِراکُ نَعْلِهِ اَجْوَدَ مِنْ شِراکِ نَعْلِ صاحِبِهِ فَیَدْخُلُ تَحْتَها : گاه می شود که انسان از این لذت می بردکه بندکفش اواز بندکفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود (چرا که این هم شاخه کوچکی از برتری جویی است) » .(۱)

جزء بیستم (۱۷۷)

۸۴ مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلایُجْزَی الَّذینَ عَمِلُواالسَّیِّئاتِ اِلّا ما کانُوا یَعْمَلُونَ

کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند، مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود .

این همان مرحله «تَفَضُّل» است، یعنی خدا همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت،سعی می کنندمزدوپاداش درست به اندازه عمل باشد،اوگاهی ده برابروگاه صدهابرابروگاه هزاران برابرازلطف بی کرانش پاداش عمل می دهد و حداقل آن همان ده برابر است ، چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها» و حداکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای ازآن درمورد انفاق در راه خدا، در آیه ۲۶۱ سو...ЉЪبقره آمده است .پایان سوره قَصَص

۱- « جوامع الجامع » ، ذیل آیه مورد بحث .

(۱۷۸) سوره قَصَص

جزء بیستم (۱۷۹)

سوره عَنکبوت

سوره عَنکبوت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الآمآ

الم .

در ابتـدای این سوره به حروف مقطعه (الف ، لاـم ، میم) برخورد می کنیم که تـاکنون بارهـا و بارها تفسـیر آن را از دیـدگاه های مختلف بیان کرده ایم .(۱)

آزمایش الهی یک سنت جاویدان

۲ اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوااَمَنّاوَهُمْ لا یُفْتَنُونَ

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد ؟

(۱۸۰) سوره عَنکبوت

۳ وَ لَقَدْ فَتَنَّاالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَ اللّهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبینَ

ما کسانی را که پیش از آنان بودنـد ، آزمودیم (و این ها را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا در موردکسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند ، تحقق یابد .

« یُفْتَنُونَ » از ماده « فِتْنَه » در اصل به معنی گذاشتن طلا در آتش

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱ ، آغاز بقره و جلد ۲ ، آغاز آل عمران و جلد ۶ ، آغاز اعراف.

برای شناخته شدن میزان خلوص آن است ، سپس به هر گونه آزمایش ظاهری و معنوی اطلاق شده است .

این عالم همچون یک « دانشگاه » یا یک « مزرعه » است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد ، لیاقت ها پرورش یابد و آن چه در مرحله « قوّه » است ، به « فعلیّت » برسد .

باید در این مزرعه ، نهاد بذرها ظاهر گردد و از درون آن ها جوانه ها بیرون آید، جوانه ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند ، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور ، و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست .

جزء بیستم (۱۸۱)

از این جا می فهمیم که آزمایش های الهی برای شناخت افراد نیست ، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است .

بنابراین اگرماآزمایش می کنیم،برای کشف مجهول است،امااگرخداوند آزمایش می کند، برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد، بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رساندن قوه ها است .

توضیح بیشتر درباره آزمایش الهی و جوانب این موضوع در « تفسیرنمونه » جلد ۱ ، ذیل آیه ۱۵۷ سوره بقره بیان شده است .

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست

۴ اَمْ حَسِبَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ اَنْ یَسْبِقُونا ساءَما یَحْکُمُونَ

آیا کسانی که اعمال بد به جا می آورند ، گمان کردند از

حوزه قدرت مابیرون خواهندرفت؟ چه بدداوری می کنند.

(۱۸۲) سوره عَنکبوت

مهلت الهی ، کفار و مشرکین را مغرور نکند که این نیز برای آن ها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت .

۵ مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللّهِ لاَتٍ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

کسی که امید به لقاء اللّه (و رستاخیز) دارد ، (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده ، سرانجام فرامی رسد و او شنوا و دانا است .

در این که منظور از « لِقاءَ اللّهِ » (ملاقات پروردگار) چیست ؟ باید گفت : « لقاء پروردگار » در قیامت ، یک ملاقات حسی نیست ، بعضی «لِقاءَ اللّه » را به معنی ملاقات حساب و جزا و بعضی به ملاقات حکم و فرمان خداوند تفسیر کرده اند و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند و معلوم است که همه آن ها در قیامت موجود است .

۶ وَ مَنْ جاهَدَ فَاِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ

جزء بیستم (۱۸۳)

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است .

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا ، برنامه خود انسان است ، وگرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هرنظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان برطرف شود ، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند،

ص:۱۲۵

بلکه دیگران هر چه دارند، از او دارند ، از خودشان چیزی ندارند .

۷ وَ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَحْسَنَ الَّذی کانُوا یَعْمَلُونَ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، گناهان آن ها را می پوشانیم (و می بخشیم) و آن ها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند ، پاداش می دهیم .

« نُکَفِّرُ » از ماده « تکفیر » در اصل به معنی پوشاندن است و منظور از پوشاندن گناهان در این جا عفو و بخشش الهی است .

(۱۸۴) سوره عَنکبوت

تعبیر به « اَحْسَنَ الَّذی کانُوا یَعْمَلُونَ » با این که خداوند همه اعمال نیک انسان را جزا می دهد ، چه « حَسَن » باشد و چه « اَحْسَن » (چه خوب و چه خوب تر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آن ها را به حساب بهترین آن ها می گذاریم ، یعنی اگر بعضی از اعمال آن ها عالی و بعضی خوب یا متوسط است ، همه را به حساب عالی می گذاریم و این است معنی تفضل پروردگار که درآیات دیگر قرآن (مانند آیه ۳۸ سوره نور) نیز به آن اشاره شده است ؛ «لِیَجْزِیَهُمُ اللّهُ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ : تا خداوند بهترین اعمال آن ها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید » .

مهربانی به پدر و مادر

۸ وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن ها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن ها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می دادید ، باخبر خواهم ساخت .

جزء بیستم (۱۸۵)

یکی از مهم ترین آزمایش های الهی ، مسأله « تضاد » خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است ، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است .

نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد، می فرماید : «وَ وَصَّیْنَاالْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا» .

گرچه این یک حکم تشریعی است ، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریعی باشد ، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد و مخصوصا تعبیر به « اِنْسان » در این جا جلب توجه می کند ، چراکه این قانون مخصوص مؤمنان نیست ، بلکه هرکس شایسته نام انسان است ، باید در برابر پدر و مادر ، حق شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آن ها را در تمام عمر فراموش نکند ، هرچند با این اعمال هرگز نمی تواند دَیْن خود را به آن ها اداء کند .

(۱۸۶) سوره عَنکبوت

سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان ، حاکم گردد ، بایک استثناء

صریح ، مطلب را در این زمینه روشن کرده ، می فرماید : « و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری ، از آن ها اطاعت مکن » (وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما ...) .

تعبیر به « جاهَداکَ » مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آن ها است .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: شخصی خدمتش آمد و عرض کرد : « من به چه کسی نیکی کنم » ؟ فرمود : « به مادرت » ، دوباره سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی » ؟ فرمود : « به مادرت » ، بار سوم سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی » ؟ باز فرمود : « به مادرت » و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آن ها با انسان فرمود .(۱)

و تعبیر به « ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ » (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است ، چون اگر واقعا شرک ، صحیح بود ، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد ، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد .

۹ وَالَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصّالِحینَ

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آن ها را در زمره صالحان وارد خواهم کرد .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

(۱۸۸) سوره عَنکبوت

اصولاً عمل انسان به انسان رنگ می دهد ، عمل صالح انسان را از نظر روحی به رنگ خود درمی آورد و در زمره « صالحان » وارد می کند و عمل سوء در زمره « ناصالحان » .

بلاهای زمینی و آسمانی نتیجه گناه آدمهاست

۴۰ فَکُلًّا اَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنا عَلَیْهِ حاصِبا وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّیْحَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْاَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنا وَ ما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

ما هریک از آنهارا به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آن ها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم و بعضی از آن ها را صیحه آسمانی فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم ، خداوند هرگز به آن ها ستم نکرد، ولی آن ها خودشان بر خویشتن ستم نمودند .

جزء بیستم (۱۸۹)

« حاصِب » به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه ها به حرکت درآیند (« حَصْباء » به معنی سنگریزه است) .

منظور از این گروه در فراز اول آیه، قوم عاد است که بر طبق سوره ذاریات وحاقّه و قمر، طوفان شدید و بسیارکوبنده ای درمدت ۷ شب و ۸ روز برآن ها مسلط گردید، خانه هایشان رادرهم کوبید و اجسادشان را همچون برگ های پاییزی به اطراف پراکنده ساخت (۵ تا ۷ / حاقّه).

« بعضی دیگر را صیحه آسمانی فروگرفت » .

صیحه آسمانی ، نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است و این عذابی بود که برای قوم ثمود و بعضی اقوام دیگر نازل گردید .

« و بعضی دیگر از آن ها را در زمین فروبردیم » .

این مجازاتی بود که در مورد قارون ، ثروتمند مغرور مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سوره قصص به آن اشاره شده است.

« و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم » .

(۱۹۰) سوره عَنکبوت

می دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آن ها است که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است .

تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت

۴۱ مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دوُنِ اللّهِ اَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتا وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیـُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ

کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند ، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها ، خانه عنکبوت است ، اگر می دانستند .

هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد ، اما هیچ یک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست .

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث ، حفظ کند، طعمه و غذا و نیازهای او را درخود نگاه دارد ،

بعضی از خانه ها سقف ندارند اما حداقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند ، سقفی دارند .

جزء بیستم (۱۹۱)

اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده ، نه دیواری دارد ، نه سقفی ، نه حیاطی و نه دری ، این ها همه از یک سو .

از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند .

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی ، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند .

۴۲ اِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما يَدْعُونَ مِنْ دوُنِهِ مِنْ شَیْ ءٍ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ

خداوند آن چه راکه غیر از او می خوانند ، می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است .

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به بهانه هایی دانسته اند که مشرکان برای خود می تراشیدند و آن این که ؛ اگر ما این بت ها را می پرستیم ، به خاطر خودشان نیست ، این ها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان و از پیامبران و فرشتگان ، ما در حقیقت برای آن ها سجده می کنیم و نسبت به آن ها احترام به عمل می آوریم و خیر و شرّ ما و سود و زیان ما در دست آن ها است .

(۱۹۲) سوره عَنکبوت

قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید ، هرکه باشند و هرچه باشند ، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوت هستند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند .

۴۳ وَ تِلْکَ الْاَمْثالُ نَضْرِبُهالِلنّاسِ وَمایَعْقِلُها اِلاَّ الْعالِمُونَ

این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند .

اهمیت و ظرافت مثال ، در بزرگی و کوچکی آن نیست ، بلکه در انطباق آن بر مقصود است ، گاه کوچک بودن آن ، بزرگ ترین نقطه قوت آن است .

برای مثال هنگامی که سخن از تکیه گاه های سست و بی اساس است، باید مثال را از تار عنکبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند ، این عین فصاحت و بلاغت است .

جزء بیستم (۱۹۳)

این جا است که می گوید: تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند .

۴۴ خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِلْمُؤْمِنینَ

خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، در این آیتی است برای مؤمنان .

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد ، اگر مثال به عنکبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند ، روی حساب است و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده ، برای بیان حق است ، وگرنه او آفریننده بزرگ ترین کهکشان ها و منظومه های آسمانی است .

جالب این که در پایان این چند آیه ، تکیه روی « علم » و

« ایمـان » اسـت ، در یـک جـا می فرمایـد : « لَوْ کـانُوا یَعْلَمُونَ » (اگر می دانسـتند)و جـای دیگر می فرمایـد: «وَ مـایَعْقِلُها اِلَّاالْعالِمُونَ» (جز عالمان آگاه، این مثل هارا درک نمی کننـد) و دراین جا می فرمایـد : «اِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً لِلْمُؤْمِنینَ» (در این نشانه بزرگی است برای افراد باایمان).

(۱۹۴) سوره عَنکبوت

اشـاره به این نکته که چهره حق ، روشن و آفتـابی است امـا در زمینه هـای مسـتعد شـکوفا می شود، قلبی آگـاه و جسـتجوگر، روحی بیـدار و تسـلیم در مقابل حق ، لازم است و اگر این کوردلان جمال حق رانمی بینند، به خاطر خفای آن نیست ، بلکه به خاطر نابینایی آن ها است .

نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها

۴۵ اُتْلُ مااُوحِیَ اِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ وَ اَقِمِ الصَّلوهَ اِنَ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّهِ اَکْبَرُ وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ

آن چه را که از کتاب آسـمانی قرآن بر تو وحی شـد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد همانا ذکر خـدا بزرگتر و برتر از انـدیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست .

جزء بیستم (۱۹۵)

تفـاوت میـان « فَحْشـاء » و « مُنْکَر » آن است که « فَحْشاء » گناهان بزرگ پنهانی و « مُنْکَر » گناهان بزرگ آشـکار است و یا « فَحْشاء » گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و « مُنْکَر » گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد .

سپس می گوید: « وَ اَقِمِ الصَّلوهَ اِنَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ » .

طبیعت نماز از آن جا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد ، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است .

این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد ؛ هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد ، در یاد او غرق می شود ، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود، برنامه خود را قطع کرده ، به درگاه او می شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود ، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد .

(۱۹۶) سوره عَنکبوت

از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود ، خود را شستشو می دهد ، پاک می کند ، حرام و غصب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود ، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد .

منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است ، نهی از فحشاء و منکر می کند ، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود .

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد ، هر چند نمازش صوری باشد ، هر چند آلوده گناه باشد ، البته این گونه نماز تأثیرش کم است ، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند ، از این

هم آلوده تر بودند .

جزء بیستم (۱۹۷)

روشن تر بگوییم : نهی از فحشاء و منکر ، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط ، دارای بعضی از این درجات است .

در دنباله آیه می افزاید : « وَ لَذِكْرُ اللّهِ اَكْبَرُ » .

ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم تری برای نماز می باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم تر است ، آن است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین « ذکر اللّه » می باشد، درواقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می شود .

اصولاً یاد خدا ، مایه حیات قلوب و آرامش دل ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد ؛ « اَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید یاد خدا ، مایه اطمینان دل ها است » (۲۸ / رعد) .

اصولاً روح همه عبادات ، چه نماز و چه غیر آن ، ذکر خدا است ، اقوال نماز ، افعال نماز، مقدمات نماز ، تعقیبات نماز ، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

(۱۹۸) سوره عَنکبوت

پایان جزء بیستم

جزء بیستم (۱۹۹)

ص:۱۳۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹